

دربارہ خانوادہ و

اختلافات خانوادگی

و علل عمدہ

(قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تاباندہ (محبوب علیشاہ)

سیردہم

فهرست

(اختلافات خانوادگی)

عنوان

صفحه

- ارتباط در خانواده و تأثیر آن در جامعه / مبانی اساسی
ارتباط های خانوادگی / طلاق با توافق طرفین / گذشت در
زناشویی / اگر زن و مرد درویش باشند، وظیفه شان سنگین تر
است / در انجام واجبات محتاج به اجازه شوهر نیستید..... ۶
- تجرّد ناپسند است / علت عمده فرار از ازدواج، مسائل مالی
است / وظیفه ی مرد، کار و تأمین معاش خانواده و وظیفه ی
حُسن سلوک با زن و فرزند / سعی کنید از طلاق گریزان باشید ۱۹
- مسلمان نباید با غیرمسلمان ازدواج بکند / حق را به ملاک
اشخاص نسنجید، اشخاص را به ملاک حق بسنجید / باید از
عمل، نه از شخص بیزار باشیم / مسائل عقیدتی زوجین ۲۲
- صرفه جویی، خرج منطبق با دخل / مشورت / غفلت از یاد خدا و
نزول بلایا / مدیریت و تدبیر منزل / ایجاد مشکلات جدید بعد
از طلاق / توجه به ذکر و آماده شدن فکر، پیدا کردن راه حل
مشکلات و گرفتاری های دنیا..... ۲۷
- اهمیت مطالعه ی مقررات ازدواج / حیثیت انسانی بالاتر از
حیثیت هر چیزی است، حتی از حیثیت قرارداد و وعده / مهریه

- ۳۲..... / خواستگاری و موارد به هم زدن وعده‌ی ازدواج
- تشخیص در اولویت انجام وظایف مختلف / در ازدواج باید هر کدام، از معاشرت و مجالست با همسر آرامش پیدا کند / وظایف خانواده برای مرد و زن از اهمّ وظایف و هم‌ارزش با نماز است.....۳۶
- حقّ پدر و مادر و حقّ فرزند / زن نباید بگوید: چون تو حقّ مرا ضایع کردی من هم حقّ تو را ضایع می‌کنم.....۴۲
- در مورد مردی که زن دوّم می‌گیرد / اختلافات زن و شوهری به خاطر فرزند / پدر و مادر هرگز نگذارند فرزند در اختلافشان وارد شود / زن و شوهر باید توجّه کنند همسرشان پدر و مادری دارد و نسبت به آنها هم وظیفه ای دارد / مسائل اقتصادی مایه اصلی همه اختلافات است.....۴۴
- اهمّیت بیان حکمت احکام کلی ازدواج / ذکر میزان مهریه در ازدواج دائم ضروری نیست / به محض عقد ، زن مالک مهریه می‌شود / هدف زن و مرد از تعیین مهریه / خاصّیت و اثر روانی مهریه / طلاق خلع و مبارات.....۵۲
- زن‌ها اداره‌کننده روحيّات و معنویات در مرد هستند / زن و شوهری که درویش باشند، اخوّت معنوی هم دارند / در فطرت انسان است که زن و مرد از معاشرت یکدیگر آرامش پیدا می‌کنند / حجاب و پوشش شرعی برای زن۵۹
- در ازدواج، نظر قوم و خویش‌ها عملاً مؤثر است / دختر اوّل بار که شوهر می‌کند باید با اجازه‌ی پدر باشد ، مگر پدر مرحوم شده و یا بیجا مخالفت کند / آشنایی‌های قبل از ازدواج به هیچ وجه

- خوب نیست..... ۶۶
- نقش زن در زندگی مرد، مؤثرتر است / زن‌ها نقش سنگین‌تری دارند و باید خیلی مراقب باشند / زن بر مرد سیطره‌ی معنوی دارد / وادار کردن مرد به فعالیت، کار زن است ۷۲
- بیکاری از علل عمده اختلافات خانوادگی / بیکاری مذموم است / بیکاری ضایع ساختن حقّ جامعه است / شخص ولو نیازمند نباشد باید کار کند / همانطوری که اسراف مذموم است، خستّ هم مذموم است ۷۵
- فهرست جزوات قبل..... ۸۱

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی خود را از طریق پیام کوتاه (SMS) به شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ اعلام بفرمایید.

ارتباط در خانواده و تأثیر آن در جامعه / مبانی اساسی ارتباط‌های خانوادگی / طلاق با

توافق طرفین / گذشت در زناشویی / اگر زن و مرد در ویش باشند، وظیفه‌شان

سکین تر است / در انجام واجبات محتاج به اجازه شوهر نیستید^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. کوچکترین واحد اجتماعی در یک جامعه خانواده است. خانواده‌ها با هم جمع شده یک جامعه را تشکیل می‌دهند. این است که هر وقت ارتباط خانواده‌ها و ارتباط در خانواده بد باشد، جامعه هم بد می‌شود. هر وقت در جامعه ارتباط افراد خانواده خوب باشد، مجموعاً جامعه هم خوب می‌شود.

متأسفانه در حال حاضر دنیا طوری شده که از جهات مختلف از جمله، جهت اقتصادی و غیراقتصادی روابط خانوادگی خراب شده و دلیل یک قسمت عمده خرابی معنوی جامعه این است که ارتباط‌های خانوادگی بر مبانی اساسی استوار نیست.

مبانی اساسی در ارتباط با خانواده چند چیز است: یکی مسائل

۱. از بیانات صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۷۶/۸/۲۸ ه. ش.

اقتصادی است، یکی هم مسائل فطری است، مثل اینکه مرد به زن نیاز دارد و زن به مرد نیاز دارد. هر دو اولاد دارند و باید به اولادشان برسند و همچنین مسائل اجتماعی است که غیر از مسائل اقتصادی است.

فشارهایی که احياناً در محیط کار به کسی وارد می‌شود و یا در جامعه می‌بیند، متأسفانه موجب شده که روابط خانوادگی سست شود و مسأله طلاق حتی در خانواده‌های فقرا هم زیاد شود. قدیم در میان فقرا طلاق و جدایی کمتر بود. حالا متأسفانه زیادتر شده. البته باز هم نسبت به دیگران خیلی کمتر است و روابط اجتماعی و خانوادگی فقرا باز هم بهتر از دیگران است. این مزیت را هنوز دارند ولی معذک آنطور که باید باشد نیست.

من تقاضاهای طلاق بسیاری دیده‌ام. البته طلاق حرام نیست و حلال است منتها پیغمبر ﷺ فرمودند: مکروه‌ترین امر حلال در نظر من طلاق است که من از آن بدم می‌آید. البته حلال است ولی در نظر من خوب نیست. همانگونه که خود ازدواج با رضایت طرفین انجام می‌شود، اگر طلاق را هم طوری کنند که با رضایت طرفین باشد خیلی بهتر است. من معمولاً به هر دو طرف خیلی این توصیه را کرده‌ام که وقتی خودشان در مورد آن فکر کردند، دیدند درست است. گفتم، بسیار خوب شما از ازدواج ناراحت هستید و می‌خواهید بروید طلاق بگیرید. فکر می‌کنید که بعد از طلاق این ناراحتی‌ها تمام می‌شود. ولی آیا

ناراحتی‌های بیشتری نخواهید داشت؟ به قولی از هول حلیم در دیگ نیفتید. نکند از هول اینکه زود بروید و طلاق بگیرید توی دیگ بیفتید. البته مگر وقتی که زن و مرد نهایتاً ناچار به طلاق باشند.

مردی آمد خدمت حضرت جعفر صادق علیه السلام گفت من وضع مالی خوبی ندارم. حضرت فرمودند: ازدواج کن. ازدواج کرد. بعد از مدتی آمد و باز گفت وضع مالی من هنوز هم خوب نیست و با زخم ناراحتی دارم. حضرت فرمودند: طلاق بده. طلاق داد.

دو آیه در قرآن هست که یکی درباره‌ی ازدواج است که خداوند درباره‌ی طلاق می‌فرماید: از ازدواج نترسید. نترسید از اینکه چیزی ندارید، ازدواج کنید و خداوند شما را به کرم خویش بی‌نیاز خواهد ساخت.^۱ در جای دیگر می‌فرماید: **وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ^۲**، اگر با میل و رضایت از هم جدا شدند، خداوند از فضل و اموال خودش به آنها می‌دهد. سوآلی پیش می‌آید که چطور با موافقت طلاق بگیرند. اگر با همدیگر موافقت دارند جدا شدن که دیگر معنا ندارد.

نه! مسأله زن و شوهری، همسری، عواطف خاص دیگری هم می‌خواهد. ممکن است یکی با دیگری خیلی هم مهربان باشد ولی آن عواطف زن و شوهری را نداشته باشند. آنها طلاق می‌گیرند و از هم

۱. سوره نور، آیه ۳۲: ... **إِنْ يَكُونَا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.**

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۰.

جدا می‌شوند ولی دوستی آنها باقی است. خیلی‌ها را من می‌شناسم و دیدم که از هم طلاق گرفتند ولی به منزله دو دوست با هم برخورد می‌کنند.

زن و مرد باید در اول ازدواج تمام شرایط دلخواه خود را بیان کنند. این مسأله را برای این تأکید می‌کنم که ظلم و ستم بر زن‌ها وارد نشود که گاهی می‌شود. به واسطه اینکه زن‌ها به حقوق خود توجه ندارند. اگر همان اول تمام شرایط را بگویند، مورد ظلم و ستم واقع نمی‌شوند. حتی زن می‌تواند همان اول وکالت بلاعزل از مرد بگیرد که هر وقت مصلحت دانست خودش را طلاق دهد. طلاق به دست مرد است. این حکم شرعی است. طلاق را مرد باید بدهد، ولی زن می‌تواند وکالت بگیرد که هر وقت مصلحت دانست خودش را طلاق دهد. در واقع اختیار طلاق را هم به این صورت می‌تواند داشته باشد. همان اول ازدواج باید تمام شرایط را بنویسند، شرایطی را که می‌خواهند حاکم باشد. تا بعد دچار گرفتاری و مشکل نشوند.

وقتی که با هم زندگی کردند، همانطور که در یک مجمع مثل همین جا هر کدام به دیگری برای نشستن تعارف می‌کنید، در زندگی داخلی هم همینطور باشید. چه مرد نسبت به زن و چه زن نسبت به مرد. در یک اجتماع، یک سازمان، که از دو یا چند نفر تشکیل شده باشند، یک نفر باید مدیریت داشته باشد و سیاست کلی را تعیین کند.

این دلیلی نیست بر اینکه همه‌کاره اوست. در شرکت‌های تجارتي هم مدیرعامل امین شرکاء است. نه خودِ مرد باید خیال کند که این تسلطی است بر زن و نه زن خیال کند که تسلطی نسبت به مرد دارد. باید تنظیمی در خانواده باشد.

فرض بفرمایید مثلاً شوهر از خصوصیات اخلاقی مردی خبر دارد که آدم رذلی است و از قوم و خویش زنش هم هست لذا نمی‌خواهد آن مرد به خانه‌اش بیاید. وقتی می‌گوید من دلم نمی‌خواهد آن مرد به خانه بیاید، زن باید بگوید بسیار خوب به خاطر تو. یا برعکس، مرد نمی‌داند و زن به شوهرش می‌گوید آن رفیقت را به خانه نیاور من خوشم نمی‌آید. باید زن و شوهر با یک هماهنگی کار کنند. با هماهنگی اگر باشد هرگز بین آنها اختلاف ایجاد نمی‌شود. اگر هم خدای ناکرده اختلافی ایجاد شد طبق دستور شرع باید یک نفر از طرف زن و یک نفر از طرف مرد بنشینند و به درد دل آنها گوش کنند. زن و مرد خیلی حرف‌ها دارند که خجالت می‌کشند به دیگری بگویند، به یک نفر که محرمان است می‌گویند. آنها می‌نشینند گوش می‌دهند و می‌بینند اگر اختلافات قابل حل است حل می‌کنند اگر قابل حل نیست آن وقت دستور طلاق می‌دهند.

این است که در فقه اسلامی دو نوع طلاق موافقتی ذکر شده به نام خُلَع و مَبَارَات که بنشینند و با هم توافق کنند.

یک قسمت عمده از اختلافات خانوادگی به علت مسائل اقتصادی و مالی است که باید توجه کنید، تا حدی تمام مردم دنیا گرفتار این مشکل اقتصادی هستند؛ بخصوص در ایران که ما آن را می‌بینیم. این مشکل اقتصادی را اگر تحمل نکنیم زجرش دو برابر می‌شود. مثلاً فرض بفرمایید شب شوهر نتوانست غذایی فراهم کند و نان و پنیر یا نان خالی آورد. اگر زن ناراحت شود و غر بزند، دو تا ناراحتی دارد؛ یکی اینکه باید نان خالی بخورد و دیگر اینکه غر بزند. بنابراین یکی از آن دو را می‌تواند حذف کند و حداقل آن نان را با رضایت خاطر بخورد. بعد اگر ببیند مردش خدای ناکرده با پول ناچیزی که می‌گیرد به سینما می‌رود یا با رفقاییش به گردش می‌رود، آن وقت هم با یک روش روانشناسی او را به خانه بکشاند. و الاً وقتی مرد پولی نداشت، تقصیری ندارد و این یک تحمل اقتصادی است.

برای مرد بالاترین زجر این است که زنش از او ناراضی باشد. منتها مرد معمولاً به کسی نمی‌گوید. بالاترین رضایت مرد هم این است که زن از زندگی راضی باشد. البته اعلام این رضایت باید به اندازه‌ای باشد که موجب رکود مرد نشود. زن می‌تواند در عین اعلام رضایت، مرد را به فعالیت وادار نماید. اگر مرد - بیخشد من این مسائل ساده را می‌گویم، اساس آنس و الفت زن و مرد بیشتر این چیزهاست - مثلاً کاسب است و دیر از خواب بیدار می‌شود و یا دیر به

اداره می‌رود. زن باید ساعت شماطه را کوک کند و خودش بیدار شود و کت و لباس شوهر را بردارد و کنار رختخوابش برود و بگوید بلند شو لباسه‌هایت را آورده‌ام، بپوش. این رفتار آثار مهمی در مرد دارد.

زن‌ها اصولاً و فطرتاً روانشناسی‌شان خیلی قوی‌تر از مرد است و اگر گذشت داشته باشند و فکر کنند که حالا وقتِ گذشت نسبت به شوهرشان است، آن وقت شوهرشان هم به موقع گذشت خواهد کرد. مثلاً مرد را رفقایش دعوت می‌کنند، خوب باید برود، بستنی می‌آورند واقعاً دلش نمی‌آید که این بستنی را تنها بخورد. منتها چه بگوید؟ می‌آید و به زنش می‌گوید: من با رفقایم رفته بیرون بستنی خوردیم. زنش به جای دعوا باید بگوید: نوش جان، یک بار هم با هم می‌رویم. این یک گذشت بسیار جزئی است ولی در زندگی زناشویی این جزئیات تشکیل‌دهنده کل است.

از طرفی اگر زن و مرد هر دو درویش باشند دیگر وظیفه‌شان سنگین‌تر می‌شود، اصلاً خودشان می‌توانند با بچه‌هایشان یک مجلس فقری داشته باشند. خودشان می‌توانند ساعتی را با هم بگذرانند که در آن اوقات با هم به نحوی ارتباط داشته باشند. چون زن و مرد غیر از اینکه روابط زن و مردی با هم دارند، هر دو انسان‌هایی هستند که با هم روابط قلبی هم دارند. لااقل در ساعات خاصی از روز، مثل سحرها، آتکا به این ارتباط قلبی خیلی مفید است. در مجمع السعادات، تألیف

حضرت سلطان علیشاه، در صفحات آخر، دستورات مفصّلی در این زمینه داده‌اند که خیلی خوب است، بخوانید. زن و مرد هر دو با هم بخوانید.

بیشتر مسائل اقتصادی است که زندگی را تیره می‌کند. مسائل اقتصادی در بعضی از افراد موجب قوت ایمان می‌شود ولی متأسفانه اکثراً موجب اشتغال فکری می‌گردد که در دنیای امروز حقّ هم دارند. خرج مدرسه بچه‌ها، خرج لباس بچه‌ها، خرج غذا و.... باید سعی کرد که این کدورت‌ها بر دل ننشیند و آن اتکا و توکل را داشته باشد، ولو نان خالی هم بخورد.

در شرح حال شقیق بلخی یکی از عرفای بزرگ، شاگرد ابراهیم ادهم که از آن سلسله بود در تذکرة الاولیاء^۱ به این مضمون می‌نویسد: وقتی تاجر بود و تجارت می‌کرد و به این طرف و آن طرف می‌رفت. می‌گوید: رفتم برای تجارت به ترکستان، یک معبد بودایی بود. در معبد بودایی دیدم که بت می‌پرستند، به یکی از آنان گفتم چرا این بت را می‌پرستید؟ الله را بپرستید. گفت: الله کیست؟ گفتم الله همان خالق است، الله همان رزاق و روزی‌رسان است. گفت: تو خودت به این الله معتقدی؟ گفتم: بله! گفت: اگر معتقدی که قادر است پس باید در همان شهر تو به تو روزی بدهد، پس چرا بلند شدی و به اینجا آمدی؟ شقیق

۱. تذکرة الاولیاء، فریدالدین عطار، تصحیح محمد استعلامی، ص ۲۳۲.

از حرف او منقلب شد و برگشت. البته حالات هر یک از این بزرگان برای حال خودشان است و قابل تقلید نیست. ولی منظور، اگر کسی معتقد باشد که خداوند رزاق است، رزاق بودن هیچ منافاتی با زندگی عادی ندارد. حاتم اصم، مرید شقیق بلخی، چهار زن داشت. خودش هم چیزی نداشت. در قدیم بنابر اقتضای آن زمان با لباس ژنده کار می‌کرد و زندگی آنها را هم تأمین می‌کرد و روی اصل توکل هیچ وقت هم در نماند. سعدی شعری دارد در مورد همین حاتم اصم از لحاظ چشم‌پوشی از خطای دیگری، می‌گوید:

گروهی برآنند از اهل سُخْن

که حاتم اصم بود، باور مَکْن^۱

اصم یعنی کر. حاتم شغلش ندافی و پنبه‌زنی بود، حلاجی می‌کرد که یک پیرزنی از محترمین آنجا (چون حاتم اصم از لحاظ معنوی مشهور بود) پنبه آورد تا حاتم برایش بزند. حرکتی از نفخ شکم از پیرزن سر زد و خجالت کشید، پیرزن بود و قدرت مماسکه نداشت، خجالت کشید. حاتم به رویش نیاورد و وقتی که آن زن او را صدا کرد، گفت: نمی‌شنوم بلندتر بگو. سه یا چهار بار تکرار کرد که زن بلند بگوید. زن خوشحال شد که حاتم آن صدا را نشنیده است و خجالتش

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵ بوستان، ص ۲۷۷.

ریخت و تا زمانی که آن زن زنده بود حاتم خودش را به کبری زد. منظور اینطور فداکاری‌هاست، ایثارهاست، که به طریق اولی زن و مرد نسبت به هم باید بکار بیندند.

مثلاً اگر به شوهرتان گفتید که فلان چیز را برای من بخر. یادش رفت و یا نداشت، به رویش نیاورید. یا جشن سالروزی را که بعضی‌ها می‌گیرند، سالروز تولد یا سالروز ازدواج، اگر با وجود این همه گرفتاری‌ها فراموش کرد، به یادش نیاورید. در روابطتان همانطور که با مردم دیگر هستید و باید باشید با شوهرتان هم همانطور باشید، با گذشت و ایثار باشید.

اما راجع به سؤالی که کردند، من گفتم زن باید با اجازه شوهر از خانه خارج شود. البته آن شوهر، پیغمبر بود؛ که غیر از شوهری، پیغمبر هم بود و دستور الهی داشت که خداوند خطاب به زنان پیغمبر می‌فرماید به زنانت بگو: **وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ**^۱، در خانه‌هایتان بمانید و بیرون نروید. که هر کدام می‌خواستند حتی به دیدن پدر یا قوم و خویش‌هایشان بروند از پیغمبر اجازه می‌گرفتند و لذا غالباً آنهايي هم که می‌دانستند مانند ابوبکر و عمر که دخترانشان زن پیغمبر بودند می‌آمدند و اجازه می‌گرفتند و آنها را می‌دیدند.

بعد از فوت پیغمبر و بعد از این داستان‌های بیست و پنج ساله، وقتی خلافت ظاهری را به علی علیه السلام تحمیل کردند، داستان عایشه پیش آمد. عایشه به امّ سلمه گفت: بیا با من برویم. امّ سلمه گفت: نه، مگر این آیه را نشنیدی، خداوند به ما دستور داده در خانه بمانیم. بعد از پیغمبر هم آیه که نسخ نشده به قوّت خود باقی است؛ و او در منزل ماند و در همان جا هم رحلت کرد.

منظور، همه آنها جزء بزرگان بودند. ولی در سایر مواقع در دنیای امروز می‌دانید چقدر گرفتاری‌ها و خطرات هست، بخصوص جلوی پای زنان، از این جهت است و الاً مسائل مذهبی محتاج به اجازه شوهر نیست، اگر زن می‌خواهد به مکه به حج واجب برود، محتاج به اجازه شوهر نیست. البته از لحاظ انس و الفت بهتر است به شوهرش بگوید که می‌خواهد برود کما اینکه وقتی به منزل مادرش هم می‌خواهد برود، می‌گوید من می‌خواهم به منزل مادرم بروم. ممکن است شوهرش بگوید: نه، امروز نرو، بگذار برای فردا که کار من کمتر باشد. اینها مسائل ساده‌ای است. ولی واجبات را بدون اجازه شوهر می‌تواند انجام دهد؛ مثل نماز، روزه، سفر حج، اما زیارت نه! این امر از این لحاظ است که اولاً طرفین، زن و مرد، در روابط خودشان و در تنظیم و اداره خانواده که به عهده مرد است یک حقّی نسبت به هم دارند. شما چطور وقتی در اداره می‌خواهید مرخصی بگیرید می‌روید پیش رئیس اداره،

تعظیم هم می کنید، رئیس اداره‌ای که معلوم نیست نسبت به شما چندان علاقه‌ای داشته باشد، درخواست مرخصی را روی میز می گذارید و می گوئید تقاضا می کنم آن را امضاء کنید. فرض کنید شوهرتان هم رئیس اداره است. از شأن شما مسلماً کم نمی شود. ولی در واجبات نه! محتاج اجازه نیست. این پاسخ به نامه کسی بود که راجع به اجازه شوهر پرسیده بود.

کسی هم نامه‌ای یا رضایت‌نامه‌ای از پدر و یا مادرش گرفته بود که من راضی هستم فرزندم درویش بشود. اینجا هم محتاج به رضایت پدر و مادر نیست. رضایت پدر و مادر مسلماً در همه چیز شرط است. اما در مسائل مذهبی، آنچه وظیفه مذهبی است مربوط به خود شخص است، فقط خود شخص. در این باره داستانی هست که نمی دانم قبل از آن جریان مهمانی حضرت رسول است یا نه، می گویند: حضرت محمد ﷺ به علی ﷺ که خیلی کم سن و سال بود گفتند به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت بده. علی ﷺ گفت بروم و از پدرم بپرسم. حضرت فرمودند: بسیار خوب. پدرش ابوطالب در ابتدا استاد پیغمبر؛ یعنی مرشد پیغمبر بود که بنابر برخی روایات اجازه را ابوطالب به پیغمبر داد؛ منتها شاگردی که از استاد جلو زد.

علی ﷺ تا دم در رفت، بعد برگشت خدمت پیغمبر و گفت:

آمده‌ام شهادتین را بگویم. حضرت فرمودند پس چرا پیش پدرت نرفتی؟

گفت فکر کردم خداوند وقتی خواست مرا خلق کند و به دنیا بیاورد آیا از پدر و مادرم اجازه گرفت؟ من حالا به همان خدایی می‌خواهم ایمان بیاورم که مرا خلق کرده است. حضرت قبول کردند.

در مورد زن و شوهر هم مسائل مذهبی هیچ ربطی به اجازه شوهر ندارد. همه مسائل گفتنی نیست. هر مورد را باید با دیده روشن و با نیت خیر حل کنیم. ان شاءالله که موفق باشید.

تجرّد ناپسند است / علت عمده فرار از ازدواج، مسائل مالی است /

وظیفه‌ی مرد، کار و تأمین معاش خانواده و وظیفه‌ی حسن سلوک با زن و فرزند /

سعی کنید از طلاق گریزان باشید /

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. ازدواج امر بسیار خوبی است و باید مورد توجه قرار گیرد. همانطور که بیکاری مذموم و تجرّد هم ناپسند است. البته باید در انتخاب همسر دقت نمود و مشکلات اقتصادی را نباید مانعی برای ازدواج قرار داد. علت بسیاری از ازدواج‌ها که خواستگاری می‌شود ولی سر نمی‌گیرد یا فرار از ازدواج‌ها، مسائل مالی است. زیرا هر یک از طرفین می‌خواهند که در همان اوّل مثلاً کاختی داشته باشند و دارای تمام وسائل راحت زندگی باشند. ولی به این موضوع توجه نمایند همانطور که قبل از ازدواج، مرد و زن مستقلاً زندگی خود را اداره می‌کردند، در هنگام تصمیم به ازدواج اگر با صمیمیت و با حسن نیت و صداقت، امکانات خود را به هم عرضه کنند

و دچار تظاهر به ثروت و امثال اینها نشوند از هم انتظار زیادتر از واقعیت نخواهند داشت. مثلاً اگر مرد یا زن قبل از ازدواج، غذای ساده‌ای می‌خوردند، بعد از ازدواج نیز دو نفری و در کنار هم به همان اکتفا کنند و زن به زندگی ساده و به دور از تشریفات، رضایت بدهد و هرگز زیاده طلبی مالی نداشته باشد. ضمناً مرد، گذشته از وظیفه‌ی کار و تأمین معاش خانواده، وظیفه‌ی حُسن سلوک با زن و فرزند هم دارد که در قرآن فرموده است: **وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ**، یعنی آنچه از نیکی‌ها گفته‌ایم، برای زن هم مثل مرد در زندگی خانوادگی وجود دارد.

مرد باید تمام وقت خود را تقسیم کند، مدتی را بعنوان کار بگذراند ولی ساعاتی را باید در داخل خانواده با زن و فرزند باشد و انجام عبادات مستحبی و حتی آمدن منظم به مجالس فقری نباید به آن اندازه‌ای باشد که شخص را از انجام وظایف خانوادگی باز دارد؛ در این صورت ساعاتی را هم که به وظایف و مستحبات انفرادی می‌پردازد بر همسر او گوارا است. مشاهده شده است که در اثر عدم رعایت این مطلب بسیاری از خانواده‌ها متلاشی شده است لذا طرفین سعی کنند موجبات طلاق و جدایی فراهم نشود و تا بتوانند هرگز دنبال این مسأله

نروند. پیغمبر ﷺ فرمود: **أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ**^۱. زن و شوهر فکر کنند که الآن مشکلاتی دارند که بخاطر آن می‌خواهند، طلاق واقع شود، اگر وقتی طلاق واقع شد و جدا از هم زندگی کردند، آن مشکلات وجود ندارد؟ آیا تصوّر نمی‌کنند که مشکلات جدیدی صد درجه بدتر از مشکلات قبلی به سراغ آنها خواهد آمد؟ حتماً بعد از چنین طلاقی، صحبت‌های متفرّقه درباره‌ی طرفین گفته می‌شود. همچنین سرنوشت فرزند و اینکه فرزند در هر سنّی که باشد چه با پدر یا مادر، یا هر دو، نگرانی خواهد داشت، دیگر اینکه زن و مردی که تاکنون با هم دوست و صمیمی بودند بعد از طلاق دشمن خواهند بود، همه اینها از این قبیل مشکلات است. بنابراین سعی کنید از طلاق گریزان باشید. امیدوارم موفق باشید. ان شاء الله.

۱. ناگوارترین چیز نزد من طلاق است.

مسلمان نباید با غیرمسلمان ازدواج بکند / حق را به ملاک اشخاص نسجد، اشخاص را به

ملاک حق بسجد / باید از عمل، نه از شخص بزار باشیم / مسائل عقیدتی زوجین^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . در مورد ازدواج، ممنوعیتی که برای هر مسلمان معتقد به اسلام و مسلماً هر درویش است که باید رعایت کند، این است که زن به هیچ وجه نباید با مرد غیرمسلمان ازدواج کند. همین رعایت را که نمود از ممنوعیت کناره گرفته است و ازدواج او مجاز است. مسائل دیگری که در ازدواج مطرح می شود غیر از مسائل اعتقادی است. در مسائل ازدواج دو طرف همسر هستند، یعنی باید تصوّر بکنند که هیچ کدام از حیث اعتقادی بر دیگری برتری ندارد. هیچ کدام رهبر یا مرشد دیگری تلقی نمی شود و باید رعایت اعتقادات طرف، یعنی همسر خود را بنمایند. در اینجا اصل تساهل که فرموده اند اسلام دین سهله و سَمَحَه است، جلوه گر می شود. البته اگر در اوّل ازدواج توجه کنند که مسلک هر کدام چطور است و سعی کنند همان طور که شئونات زندگی را بررسی می کنند به این قسمت هم

۱. از نامه ی ۱۳۷۹/۳/۵ مجموعه مکاتیب عرفانی

رسیدگی کنند مسلماً بهتر است، اگر نشد به اصل ازدواج لطمه نمی خورد و باید طرفین با گذشت از یکدیگر و آزاد گذاشتن هر کدام در اعتقادات خویش و عمل به اعتقادات رفتار کند و توجه دارید که در اول گفتم که مسلمان با غیرمسلمان نباید ازدواج بکند، یعنی وقتی طرف مسلمان بود، بر فرض فاسق هم باشد باز هم به ازدواج لطمه نمی خورد، بخصوص اگر همسر علاقه مند به ازدواج بوده، وظایف مادی و معنوی زوجیت را ادا می کند. در این حال باید سعی کرد سایر موارد را جدا کرد. مثلاً حتی اگر شوهر در نماز کوتاهی می کند - البته تارک الصلاة، یعنی کسی که به نماز معتقد نیست، نباشد؛ تارک الصلاة در حکم کافر است - این امر به هیچ وجه لطمه به ازدواج نمی زند و صحت این ازدواج به جای خود باقی است و زن فقط به طرقی مستقیم یا غیرمستقیم گاه به گاهی می تواند شوهر را راهنمایی کند، یعنی امر به معروف نماید. البته در صورتی که این مذاکره و این توصیه مؤثر و مفید باشد و آلاً همان قدر را هم انجام ندهد بهتر است. بنابراین همین قدر که همسر، مسلمان بود یعنی شهادتین را قائل بود، ازدواج با او مانعی ندارد و حتی اقرار به شهادت سوّم، یعنی شهادت به ولایت علی علیه السلام نیز واجب نیست. البته اگر این شهادت را معتقد باشد و بگوید بهتر است. بدیهی است کسانی که این شهادت سوّم را هم می گویند نکات مشترک زیادتری با هم دارند و می توانند همدیگر را تحمّل کنند و هر کدام باید

به روش خود رفتار کند و دیگری هم مزاحم او نباشد و اگر موضوعات معینی، نه بین خودشان بلکه بین دیگران مباحثه شود و گوش بدهند، شاید هر دو به یک مسلک پیوندند. بنابراین در مورد گذشتگان و بزرگان گذشته، هر کدام ممکن است اعتقاداتی داشته باشند، کما اینکه هم اکنون حتی در بین علما، در بین سیاستمداران، جامعه‌شناسان، در بین فقها در بررسی شخصیت گذشتگان تفاوت و اختلاف وجود دارد. ممکن است یکی را کسی خوب بداند و دیگری او را خوب نداند. در حالی که شاید هیچ‌کدام اطلاعات کامل نداشته باشند.

اگر در نظر بگیرید این دستورالعمل را که فرموده‌اند: در مورد اشخاص، اول قضاوت نکنید و بعداً بر حق بودن آنها را بسنجید، بلکه در مورد حق مطالعه کنید و بعد هر که را بر آن راه حق دیدید تأیید کنید. حق را به ملاک اشخاص نسنجید، اشخاص را به ملاک حق بسنجید. اگر ما این دستور را رعایت می‌کردیم، در تاریخ ما خیلی از مشکلات حل می‌شد. یا دستورالعمل قرآن که به نقل از حضرت لوط علیه السلام است که: من از عمل شما بیزارم. قوم را لعنت نمی‌کند، می‌گوید: از عمل شما بیزارم. ما هم باید از عمل، نه از شخص بیزار باشیم. بنابراین، هرگاه عمل کسی منطبق با مقررات شرعی بود، چون اعمال با شرع سنجیده می‌شود - طریقت و معنویت به دل است که قابل دید دیگران نیست، ولی اعمال شخص را با شرع می‌سنجند - اگر

مطابق شرع بود، ایرادی بر آن شخص نیست.

و اما در مورد مسائل عقیدتی، زوجین همین قدر که به اساس اسلام توجه کردند و اعمال خود را منطبق با اسلام کردند، باید سایر ضمائے اعتقادات یکدیگر را حفظ کنند. بنابراین هر یک باید به دیگری احترام بگذارند و تفاوت در قبول بعضی مسائل نباید در مسأله ازدواج مؤثر باشد.

مسأله ازدواج بخصوص هرگاه فرزندی به وجود آمده باشد بستگی به فطرت اولیه دارد. یعنی هر زن و مردی قبل از اینکه مسلمان، یهودی، مسیحی و یا کافر باشد، یک انسان است و این انسان مقتضیاتی در فطرت خود دارد و آن این است که نیاز به یک همسری از جنس مخالف دارد که در موقعی که خداوند مقرر کرده این امکان برای او فراهم خواهد شد. بنابراین ازدواج وظیفه‌ای است که از بدو تولد برای طرفین موجود است. منتها زمان اجرای آن به تأخیر می‌افتد و وظیفه‌ای است که بنا به فطرت جسم شخص است. این است که ازدواج به هیچ وجه نباید لطمه بخورد. منتها باید هر کدام عقاید دیگری را محترم بدانند. البته مطالعه کتبی که مبنای اعتقادات شخص باشد بسیار خوب است و هر کدام اگر سؤالی دارد می‌تواند از دیگری بنماید. ولی بهتر آن است که از شخصی که تخصص بیشتری در این اعتقادات دارد سؤال کنند تا روشن تر شوند.

در مورد سؤال خانمی که همسرش از در اویش سلسله دیگری می‌باشد:

اگر همزیستی اعتقادی با هم دارید بهتر است که هر دو از حال هم خبر داشته باشید. چون هر دو یقیناً اهل نماز و اهل روزه هستید. در مورد سبک عرفانی، توجّه به ذکر و فکری که به شما گفته شده است، و به همان نحوی که دستور گرفته‌اید انجام بدهید، آنها هم به آن نحوی که مرسوم خودشان است انجام می‌دهند. هر دو را هم خداوند قبول می‌کند. البته ما معتقدیم که سلسله‌ی ما بر حقّ است و سایر سلاسل را چون اطلاعی نداریم که آیا اجازه‌شان صحیح است، با آنها مصافحه نمی‌کنیم ولی به آنها احترام می‌گذاریم. امیدوارم این مشکل شما هم حل شود. مسلماً حضرت محبوب‌علی‌شاه که اجازه فرموده‌اند، روح ایشان متوجّه شما است که مسأله حل شود. والسلام.

صرفه جویی، خرج منطبق با دخل / مشورت / غفلت از یاد خدا و نزول بلاها /

مدیریت و تدبیر منزل / ایجاد مشکلات جدید بعد از طلاق /

توجه به ذکر و آماده شدن فکر؛ پیداکردن راه حل مشکلات و گرفتاری های دنیا^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اگر به آن تقسیم بندی که از وظایف، کارها، گرفتاری ها و اشتغالات انسان کرده اند، توجه کنید یعنی در خود شما آن تقسیم بندی مرکوز ذهنتان شود، خیلی از گرفتاری ها را خودتان می توانید حل کنید بدین معنی که مشکلات را خدا آفریده برای اینکه حل کنید. مثل جدول هایی که در روزنامه هست. جدول برای چیست؟ برای اینکه زحمت بکشید، فکر کنید، تا آن را حل کنید. مشکلات هم همینطور است. نوعی مشکلات هست که مربوط به اوضاع اجتماعی و اقتصادی است که همه به آن گرفتارند، تقریباً در همه ی دنیا و تمام ایران همینطور گرفتار آن هستند و حل آن از عهده یک نفر، دو نفر ساخته نیست، خداوند هم در قرآن در چند مورد

۱. از بیانات صبح یکشنبه ۱۳۸۰/۲/۲ ه. ش.

در این باره خطاب به جمع کرده، می‌گوید: ای مردم اگر متوجه نباشید، و از یاد خدا غافل باشید، خداوند بلاهایی از آسمان می‌فرستد که همه‌ی شما را بگیرد؛ یعنی نه تنها آن کسانی را که گناهکارند بلکه جامعه را در بر می‌گیرد. از آن بلاها، همین بلاهایی است که امروز ما داریم. نه تنها ما داریم، بلکه بیشتر ملت‌ها دچار آن هستند. خودتان می‌بینید، مشکلاتی است که حس می‌کنید. مثلاً می‌گویند نرخ بیکاری فلان قدر است. این مشکلات اقتصادی را باید با تفکر و تحمل حل کرد؛ چون چاره‌ای نیست. هرچه جزع و فزع کنید فایده ندارد. آنچه به خود شما مربوط است این است که در زندگی، اقتصاد را به کار ببرید، صرفه‌جویی کنید تا وقتی که مشکل حل بشود.

یکی از هنرهای قدیم، مدیریت و تدبیر منزل بود، یعنی اینکه بتوانید خرج را منطبق با دخل بکنید. این راهی است که همیشه باید داشته باشید و از آن استفاده کنید. اضافه بر آن حل مشکل آن چیزی است که مربوط به شخص خودتان است. با فکر حل می‌شود، البته نه فکر خودتان تنها. فکر خودتان همراه با مشورت اهل خبره، مشورت هم با کسی باید بکنید که مطلع باشد. اینها را اگر عمل کنید خیلی از مشکلات حل می‌شود.

یک گروه مشکلاتی هست به نام مشکلات خانوادگی. غالباً بیشتر زن‌ها از شوهرشان شکایت دارند که زندگی آنها را تأمین

نمی‌کند. این مطلب را هم اگر خوب فکر کنید کاری است که خود شخص کرده است، باید در اول ازدواج دقت بکنند تمام شرایط را در نظر بگیرند. مرحوم شیخ محمد یزدی - به او بُه‌بُه می‌گفتند، چون همیشه بُه‌بُه می‌کرد، عادتش بود - زن گرفته بود، می‌گفت در قباله نوشته‌ام چون من مرغ نگه‌می‌دارم، زخم باید برای مرغ‌ها استخوان بکوبد. گذاشتن چنین شرط کوچکی، نشان‌دهنده‌ی این است که در اول ازدواج، برنامه‌ی زندگی آینده را کاملاً مشخص کنید. البته خود زن، بخصوص اگر دختر باشد خجالت می‌کشد، این کار را باید پدر و مادر او و بعد خود او انجام بدهند.

دیگر اینکه باید تحمّل کرد، برای اینکه خیلی‌ها بعد از بروز مشکلات خانوادگی تحملشان تمام می‌شود و دنبال طلاق می‌روند. در مورد طلاق من بارها گفته‌ام، طلاق خلاف شرع نیست و به اصطلاح از محاسن و نکات مثبت مقررات اسلامی و قانونی ما بوده است. برای اینکه در دین مسیح طلاق نیست، در دین یهود طلاق هست منتها بعد از طلاق، شأن زن خیلی پایین می‌آید. به اصطلاح دیگر آن ارزش را برای او قائل نیستند. در اسلام طلاق هست، منتها چیزهایی هم وجود دارد که عرف مردم است. یک چیزهایی هم قانونی است. از لحاظ قانونی، در مواردی، زن هم حق طلاق دارد. مرد هم می‌تواند طلاق بدهد منتها همیشه باید آن حقوق مالی که زن دارد را ادا کند. غالباً

می‌گویند با طلاق، مشکلاتی که الان گرفتارش هستید، حل می‌شود، دیگر شوهرتان را نمی‌بینید و با هم نیستید. دیگر مشکلی از این جهت پیدا نمی‌شود. ولی هزار مشکل دیگر ایجاد می‌شود که بدتر از این مشکلات اولیه است.

آن وقت که من وکالت می‌کردم، خیلی‌ها برای طلاق می‌آمدند به من مراجعه می‌کردند. حالا هم که خیلی‌ها می‌پرسند. این را برای آنها توضیح می‌دهم که چه مشکلاتی بعد از اخذ اجازه‌ی طلاق، چه برای زن و چه برای مرد، پیش می‌آید و بعد هم چه مشکلات جدیدی به وجود می‌آید، آن مشکلات قدیم از بین می‌رود ولی مشکلات جدیدی به وجود می‌آید. بدتر از همه‌ی اینها این است که این مشکلات مثل گرد و غبار و دوده‌ای است که روی دل را می‌گیرد؛ یعنی در ایمان، در اعمال، در افکار اثر می‌گذارد. اینها را باید خیلی دقت کرد برای اینکه ضرر این از همه‌ی آنها بیشتر است. جنبه‌ی معنوی یک فرد و حتی یک ملت این قدر مهم است که از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش مهم‌تر و مؤثرتر است.

باید توجه کرد و مواظب بود که آن قلمرو و محوطه‌ی اعتقادات و فقر و درویشی را از این هوای دودآلودی که ایجاد می‌شود حفظ کرد. به این منظور، برای اینکه یادتان نرود، ساعات خاصی را، حتی پنج دقیقه، اختصاص بدهید - اگر در سحر باشد بهتر است - که به تنهایی

بنشینید و به یاد خدا باشید و ذکرتان را هم بگویید. حواستان چنان متوجهی ذکر باشد که هیچ چیز دیگری در شما اثر نکند؛ حتی اگر چراغ روشن و خاموش بشود، هر چه باشد. این حالت اگر بخواهید و در راه او قدم بزنید تدریجاً حاصل می‌شود.

چرا به این ذکر، ذکر قلبی می‌گویند؟ ذکر لسانی چیست؟ ذکر لسانی برای این است که فقط زبان می‌گوید، گاهی اگر فرد حوصله داشته باشد، گوش هم می‌شنود. ولی در ذکر قلبی تمام وجود ذکر می‌گوید، برای اینکه ذکر قلبی همه‌ی حواس را به سمت خودش جمع می‌کند، تمرکزی ایجاد می‌کند که در آن تمرکز، غریبه‌ای را راه نمی‌دهد. فقط آن نام، آن ذکر می‌کند که به او داده شده، فقط آن را راه می‌دهد. این است که تمام وجودش متوجه ذکر می‌شود. اگر در این حالت پیشرفت کند هیچ چیز دیگری به او اثر نخواهد کرد؛ یعنی همه‌ی این گرفتاری‌های دنیا برایش بی‌اثر می‌شود. اصلاً حواسش به آن‌ها نیست. چون اگر انسان بتواند حواسش را از بعضی مشکلات منحرف کند و متوجه مطلب دیگری بکند، بخصوص اگر متوجه ذکر نماید، فکر هم آماده‌تر می‌شود که راه حل پیدا بکند.

اهمیت مطالعی مقررات ازدواج / حیثیت انسانی بالاتر از حیثیت هر چیزی

است، حتی از حیثیت قرارداد و وعده / مهریه /

خواستگاری و موارد به هم زدن وعده‌ی ازدواج^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. موضوع مهمی که بیشتر خانواده‌ها گرفتار آن هستند مسایل ازدواج زن و شوهری است. این است که ناچار هستم مقداری در این زمینه صحبت کنم با اینکه قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ام. حالا هم توصیه می‌کنم مقررات ازدواج را که در قانون نوشته شده مطالعه کنید. خوشبختانه بیشتر مواد قانونی در اینجا، نظیر و ترجمه احکام شرعی است. البته به جز بعضی قسمت‌های آنکه بسیار غلط و نادرست است ولی اغلب جاهای آن منطبق با شرع است. این است که بهتر است یک کتاب درباره‌ی قوانین ازدواج را بخوانید البته بعضی‌ها این قوانین را می‌خوانند برای اینکه بدانند چطوری از زیر بار تعهدی فرار کنند یا چطوری یقه‌ی رفیقشان را بگیرند، ولی شما

۱. از بیانات صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۲۳.

بخوانید به قصد اینکه حکمت این قوانین چیست؟ مثلاً در مورد وفای به عهد خیلی صحبت کرده است. این قدر وفای به عهد مهم است که در مورد حضرت اسماعیل در قرآن می‌فرماید: إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. حضرت اسماعیل صادق‌الوعد بود؛ نه اینکه آنها را دیگر نبودند، نه! این صفت برجسته‌ای بود که در حضرت اسماعیل دیده می‌شد. این قدر وفای به عهد مهم است.

اما در مورد ازدواج، هم مقررات اخلاقی و هم مقررات شرعی، در مورد خواستگاری می‌گوید اگر مردی به خواستگاری آمد و زن هم قبول کرد و قرار گذاشتند که عقد ببندند، اگر هر کدام از آنها منصرف شدند و برای انعقاد عقد نیامدند، خلاقی نکرده، قانون به او اجازه داده است. چون مهم‌ترین مسأله‌ی زندگی انسان‌ها همین قرارداد ازدواج است. در اینجا هر کدام از آنها اجازه دارد زیر قولش بزند. چرا؟ چون حیثیت انسانی بالاتر از حیثیت هر چیزی است، حتی از حیثیت قرارداد و وعده. چون آن وعده‌ای که داده یک حیثیت دارد، ولی حیثیت انسانی از آن بالاتر است و با ازدواج می‌خواهد که وجود خودش را پایبند کند. غیر از این عقد، در هر عقد دیگری، در عقد خرید و فروش، در عقد بیع، مثلاً یک ملکی موضوع عقد است که دست به دست می‌گردد، در

اجاره، یک ملکی دست به دست می‌گردد، هر عقدی را که می‌بینید یک چیزی خارج از وجود انسان موضوع عقد و قرارداد است. ولی موضوع ازدواج، خود انسان است. این است که اجازه داده‌اند هر کدام از طرفین که منصرف شد آن را به هم بزند چون حیثیت انسانی بالاتر از هر چیز است. البته این انصراف کار خوبی نیست که بگوییم به اختیار اوست، بهتر این است که از اول دقت کنند، برای اینکه وقتی که جواب قبول را می‌دهند، آن مرد می‌رود روی این جواب حساب می‌کند، آماده می‌شود، بعد که قرارداد را به هم بزنند، لطمه‌ای به او می‌خورد؛ یا بالعکس، اگر مرد آمد و گفت، زن هم آماده شد و بعد مرد رفت و دیگر نیامد، به حیثیت این زن بر می‌خورد.

این است که به هر جهت انجام تعهد خوب است و باید اول فکر کنند ولی اگر هم تخلف کردند یعنی به هم زدند، این کار هیچ گناهی ندارد. در مورد هر قراردادی اگر کسی وعده‌ای داد، قراردادی بست و تخلف کرد، طرف مقابل می‌تواند هم شرعاً و هم قانوناً الزام او را بخواهد. ولی در مورد ازدواج اینطور نیست.

در مقررات قانونی و شرعی است که به محض عقد ازدواج، زن مالک مهر می‌شود. بعد اگر عروسی نکردند و طلاق دادند، زن نصف مهر را باید برگرداند و اگر ازدواج کرده بودند به محض ازدواج تمام مهر متعلق به زن می‌شود. اما در مورد خواستگاری و وعده‌ی ازدواج، اگر بعد

آن را به هم زدند آنچه که مرد به زن داده، به مالکیت زن در نیامده و مرد می‌تواند پس بگیرد یا آنچه که زن به مرد داده است به مالکیت مرد در نیامده، می‌تواند پس بگیرد. چون وقتی خودش را می‌تواند پس بگیرد به طریق اولی مال را هم می‌تواند پس بگیرد.

در مورد کسانی که نوشته‌اند به خواستگاری آمده‌اند و بعد رفته‌اند و خبری از آنها نشده است، این کار به آن طرف لطمه می‌زند و کار خوبی نیست ولی من گفتم از او بپرسید اگر نمی‌خواهد بیاید، بگوید.

تشنه در اولویت انجام وظایف مختلف /

در ازدواج باید هر کدام، از معاشرت و مجالست با همسر آرامش پیدا کند /

وظایف خانواده برای مرد و زن از اهم وظایف است^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. در مورد جمع بین وظایف مختلف بارها صحبت شده است. اگر می‌خواهید نمازی بخوانید و اگر به نماز نایستید ممکن است قضا بشود، ولی یک حریقی هم آنجا هست که اگر شما کمک نکنید احياناً جان‌هایی از بین خواهد رفت، در این حال نمازتان را باید قضا کنید. نمازتان را رها کنید و به نجات جان آنها بپردازید، یا کسی فریاد می‌زند و در حال غرق شدن در آب است، باید نمازتان را ترک کنید و آن جان را نجات بدهید. برای اینکه جانی که از دست برود قضا ندارد ولی نمازی که از دست برود قضا دارد. برای خدا هم این نمازهای ما فرقی نمی‌کند، خدا قُلُّک که ندارد که توی قُلُّک عبادات ما را ببیند. اینها برای امتحان و آزمایش ماست که گفته چنین

۱. از بیانات صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۲/۹/۲۰ ه. ش.

کارهایی بکنید که آیا می‌کنید یا نمی‌کنید؟ وَاِلَّا هِیْجِ اثری برای او ندارد. مشکل‌تر، وظایفی است که به این سهولت نیست. مثالی را که زدم هر عقل سلیمی بدون اینکه درس خوانده باشد و به او چنین چیزی بگویند می‌فهمد. ولی مسائلی هست که مشکل‌تر از این است.

خیلی پیش، زمان حضرت صالح علیشاه، حدود چهل و چند سال قبل، در سفری که ایشان تهران بودند، یکی از فقرای بسیار با ارزش و والا مقام و خیلی از من هم پیشقدم‌تر، همسرش مریض شده بود و من به عیادتش رفتم. آن خانم گله‌مند بود و می‌گفت این آقا (منظور شوهرش بود) اصلاً انگار نه انگار که مرد خانواده است، انگار نه انگار که من مریض هستم، باید بیاید و سرپرستی کند و دوا و چیزی بخرد. همه‌اش به مجلس می‌رود و می‌گوید در مجلس خدمت حضرت آقا هستم. راست هم می‌گوید، نه اینکه خدای ناکرده دروغ بگوید و بعدها بعضی فرزندان‌ش هم نظیر همین گله‌مندی را از او داشتند. من یک روز خدمت ایشان عرض کردم که همسر این آقا می‌گوید روابط ما اینطوری است و این صحیح نیست، او یک وظایفی دارد. فرمودند من اطلاع ندارم و راست می‌گویی.

منظورم این است که نظر من را تأیید کردند. خیلی از نظرات که تأیید شد بطور همیشگی می‌شود آنها را اجرا کرد و خیلی نظرات هم برحسب مقتضای زمان است که این گروه دوّم را خداوند هر چه

قسمت کند، من خودم می‌گویم، ولی دستوراتی هست که همیشگی است.

این مقدمه را گفتم برای اینکه همان فقرایی که از همان زمان هم هستند این وظیفه را بدانند و آن این است که وظایف را باید با هم جمع کرد. یعنی در همان مثالی که زدم آن غریق را اگر نجات دادی و آن حریق اگر خاموش شد و آنها نجات پیدا کردند آن وقت به نماز بایستید. ولو نصف نماز در وقت آن باشد و مابقی آن در زمان قضا باشد، هر دو با هم جمع می‌شود. چنان نماز قضایی از صد تا نماز اصلی ثوابش بیشتر است.

وظایفی هم بعد از ازدواج و تشکیل خانواده ایجاد می‌شود، بخصوص برای مرد خانواده که وظایف سرپرستی خانواده با اوست. از اینها یکی مسأله‌ی نفقه است که احکام فقهی مفصّلی دارد ولی آن کافی نیست. یکی هم مسأله‌ی انس و اُلفت است. خداوند می‌گوید: **وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً**^۱. البته در اینجا بطور صریح امر نمی‌کند که چنین و چنان باشید. اگر به معنای آیه توجه کنید، سر تا پا امر است. ازدواج باید طوری باشد که **لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا** باشد. هر کدام، از معاشرت و از مجالست

۱. سوره روم، آیه ۲۱: از آیات خداوند این است که از خود شما همسرانی را آفرید که در آنها آرامش بیابید و میان شما محبت و رحمت قرار داد.

با همسر آرامش پیدا کنید و به هم آرامش دهید. اگر می‌خواهید زندگی شما از آیات خدا باشد این وظیفه شما است. حال اگر مریضی دارید و تنهاست لازم نیست به مجلس فقری بیایید. اگر خود او به این درجه از آرامش رسید که گفت پاشو به مجلس برو، آن وقت آن مجلس به درد شما می‌خورد. **وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً** و خداوند بین شما دوستی و رحمت قرار داد. پس باید روابط شما با هم دوستانه و با رحمت و بزرگواری باشد. اینها وظایف معنوی است؛ آرامش پیدا کردن چیزی نیست که در اختیارتان باشد و فوراً اینکار را بکنید یا رحمت هم همین‌طور. باید در طی زندگی طوری رفتار کنید که این حالت ایجاد بشود. چطور؟ باز خود خدا در جاهای دیگر گفته است. در جایی وظایف همسر(زن‌ها) را ذکر کرده است. چنین باشد، چنان باشد و... بعد در خاتمه‌اش که تمام شد یک عبارت گفته: **وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ**، معنی‌اش این است که همین وظیفه‌ای که ما در اینجا برای زن‌ها مقرر کردیم، همین وظیفه هم در مردها برای آرامش زن‌ها مقرر است. یعنی همان رفتار و روشی که در زندگی دارید، مرد نسبت به زن و زن هم نسبت به مرد، هر دو وظیفه دارند.

البته بعضی وظایف به اقتضای مرد بودن مرد و یا زن بودن زن

است. مثل شیر دادن بچه. با وجودی که شیر مالِ مادر است ولی خداوند می‌گوید اگر مادری خواست به فرزندش شیر ندهد، حق دارد که ندهد و قانوناً (شرعاً) الزامی ندارد. مرد باید برود و برای بچه‌اش دایه بگیرد یا اگر دایه نگرفت و خود مادر راضی بود که دایه باشد، او دایه باشد و مزد بگیرد. وظیفه‌ی شیر دادن به بچه به این نحو است.

وظایفی هم هست که طبیعت به بشر اختصاص داده است و در طرز خلقت او اینطور قرار داده است. دیده‌ام نامه‌ها و شکایت‌هایی می‌رسد که زن‌ها گله‌مندی می‌کنند که شوهرشان اصلاً به آنها نمی‌رسد و همه‌اش می‌گوید مجلس. بعضی‌ها متأسفانه بدتر به این بهانه، از زیر بار وظیفه در می‌روند. طبیعتاً انجام وظایف زحمتی دارد و باز هم طبیعتاً هر کسی می‌خواهد آن زحمتی را که می‌تواند انجام ندهد، انجام ندهد. منتها به این «می‌تواند» باید توجه کند. یعنی مثلاً فرض کنید در زمان ائمه که شیعه هم حکم جهاد داشت، اگر امام حکم جهاد می‌داد (امام معصوم حق دارد حکم جهاد بدهد) آیا یک نفر می‌تواند بگوید من که می‌توانم نروم، پس نمی‌روم! ولی اینجا «می‌توانم» معنی ندارد چرا که آن کسی که تو را آفریده است تو را صدا زده است و گفته است برو و اینکار را بکن. اینجا تنبلی را بهانه می‌کند. این می‌تواند برای تنبلی و از زیر بار در رفتن، بهانه بشود. بنابراین وظایف خانواده، هم برای مرد و هم برای زن، از اهم وظایف است.

نمی‌شود گفت از نماز واجب‌تر است، نه! ولی نمی‌شود هم گفت از نماز کم‌ارزش‌تر است. با نماز هم‌ارزش است و جلوتر یا عقب‌تر نیست. هر دو لازم است؛ مثل غذا و آب و هوا. هر سه برای ما لازم است. آیا می‌شود یکی را ترک کنید و از آن دیگری بخورید؟ غذا نخورید و همه‌اش آب بخورید؟ یا آب نخورید و همه‌اش نفس بکشید؟ همه این وظایف مهم است. وظایف خانوادگی، وظیفه‌ای که بخصوص مرد نسبت به زن دارد، تحمّل ناملازمات و ناراحتی‌ها و سعی کردن در اینکه خانواده یک محیط مهر و محبت باشد و هر کسی وظایف خودش را انجام بدهد. امیدوارم به این مسأله ان‌شاءالله همه‌مان دقت کنیم.

حق پدر و مادر و حق فرزندان

زن نباید بگوید: چون تو حق مرا ضایع کردی من هم حق تو را ضایع می‌کنم^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. همه‌ی افرادی که در جامعه با هم ارتباطی دارند - چه این ارتباط وضعی باشد؛ یعنی طبق مقررات جامعه باشد و چه فطری باشد - بین طرفین حقی هست. وقتی به فرزند توصیه می‌شود که پدر و مادر را گرامی بدار، حقی برای پدر و مادر قائلد و مسلماً حقی هم برای فرزند قائلد. در حقوق مبتنی بر فطرت و مسائل اخلاقی، اگر یک نفر حق طرف را رعایت نکرد، طرف نمی‌تواند به این عنوان، حقش را رعایت نکند. در آن صورت گناه کرده؛ منتها گناه کمتری. یعنی اگر مثلاً پدر و مادری آن حقوقی را که برای فرزند ذکر شده رعایت نکنند، فرزند حق ندارد به روی آنها تندی کند یا رعایت احترامشان را نکند، که در این صورت گناهکار است و حال آنکه در روابط اجتماعی وقتی حقی برای یک طرف هست، طرف دیگر اگر آن را رعایت نکند، می‌توان در بعضی شرایط آن روابط را بهم زد.

۱. از شرح رساله حقوق حضرت سجاد (ع)، شب جمعه ۱۳۸۵/۵/۱۲ ه. ش.

آیات اول سوره‌ی برائت به همین عبارت است. زمان حضرت پیغمبر قراردادهایی بین مسلمین با بعضی قبائل عربستان (قبائل اکثراً مشرک بودند) منعقد شد. بعضی از این قبائل قراردادشان را نقض کردند؛ در بعضی موارد عمل نکردند و حقّی که از این حیث برای مسلمین بود، ضایع کردند که آیاتی به همین مناسبت بر پیامبر نازل شد و پیامبر دستور داد: چون اینها قرارداد و عهد با ما را باطل کردند و حقّ ما را تضییع کردند، ما هم خودمان قرارداد را باطل می‌کنیم و دیگر آنها هم حقّی بر ما ندارند؛ ولی تأکید فرمود که آنهایی که قرارداد را نقض نکردند و بالنتیجه رعایت حقّ ما را کردند، ما هم حقّشان را تا پایان مدّتش رعایت می‌کنیم.^۱

اما در امور فطری اینطور نیست؛ چنانکه در رابطه‌ی زن و شوهر، اگر مرد حقّ زن را رعایت نکند زن هم اگر حقّ او را رعایت نکند - بسته به درجات - گناه کرده و هر دویشان گناه کرده‌اند. نه اینکه زن حقّ دارد بگوید چون تو حقّ مرا ضایع کردی، من هم حقّ تو را ضایع می‌کنم، نه! هر کدام وظیفه‌ی خاصی دارد. این است که این حقوق در واقع مثل امر الهی تلقی می‌شود که به هیچ وجه ساقط نمی‌شود.

در مورد مردی که زن دوم می‌گیرد / اختلافات زن و شوهری به خاطر فرزند /

پدر و مادر هرگز نگذارند فرزند در اختلافشان وارد شود / زن و شوهر باید توجه کنند

همسرشان پدر و مادری دارد و نسبت به آنها هم وظیفه‌ای دارد /

مسائل اقتصادی مایه اصلی همه اختلافات است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مهر و محبت همسری چیزی است که اجتماع به وجود آورده است؛ یعنی اگر بشر، اجتماعی نباشد چنین چیزی وجود ندارد. ولی مهر مادری امری فطری است. بنابراین، مادر بیشتر به آن می‌پردازد. اینجا وظیفه‌ی زن خیلی مشکل‌تر می‌شود و خیلی ظرافت می‌خواهد که عملاً به شوهر نشان بدهد که هیچ فرقی از لحاظ مهر قبلی‌اش پیدا نشده، بلکه مهری بر آن اضافه شده است. غالباً به این مسأله توجه نمی‌کنند یا نمی‌توانند توجه کنند و لذا باعث می‌شود که اولین اختلاف بین زن و شوهر پیدا شود و بعد بعضی

۱. از بیانات بیدخت، تاریخ ۱۳۸۶/۲/۲۷ ه. ش.

وقت‌ها ادامه پیدا می‌کند.

بیشتر زن‌هایی که نامه می‌نوشتند یا می‌آمدند شکایت می‌کردند که مثلاً شوهر ما چنین و چنان است یا می‌گفتند زن دیگر گرفته و... من همه‌ی اینها را می‌گفتم تقصیر توست، اگر مردی می‌رود زن دوم می‌گیرد تقصیر زن اولش است؛ البته نه کلاً، نه اینکه صددرصد گناهکار است ولی به آن وظیفه‌ی دقیقی که باید عمل می‌کرد، عمل نکرده، یا نتوانسته عمل کند. این کار خیلی مشکلی است.

این به درد آنهایی که به قول مشهور «آرد را ریخته و غربال را آویخته‌اند» نمی‌خورد. ولی جوان‌ها حتماً باید به آن توجه بکنند. برای اینکه عدم توجه به این امر، موجب می‌شود که مرد در عمق ضمیرش این احساس را نکند بر خلاف کودک که احساس تنهایی نمی‌کند. از وقتی احساس پیدا می‌کند، مادر و پدر را بالای سرش می‌بیند که همه‌ی کارها را می‌کنند. آن احساسی که خداوند گفته: **وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً**، مرد آن مودت را نمی‌بیند. در اینجا باید دقت کرد.

بعد به قول روان‌شناس‌ها، روانکاوها که خیلی روی این موضوع بحث کردند و من خودم نظر هیچ کدامشان را در این باره قبول ندارم،

اینها باعث و بانی را چه کسی می‌دانند؟ باعث را این کودک می‌دانند. این است که گاهی در پدر بی‌توجهی به کودک پیدا می‌شود، عکس‌العملش این است که به مادر بیشتر می‌چسبد. این مسأله دقیقاً اختلاف بین زن و شوهر ایجاد می‌کند. اینجا باز وظیفه‌ی مشکلی زن دارد و آن این است که مرد را هم به کمک بکشاند. یعنی به نحوه‌ای رفتار کند، بگوید و نشان بدهد که این فرزند، فرزند هر دوی ماست؛ من تا حالا زحمت کشیدم، زحمت وضع حمل و شیر دادن و اینها بارم بوده و نمی‌توانستم این زحمت را به تو منتقل کنم.

باید مرد را بکشاند و به او نشان بدهند. بیشتر اختلافات هم از فرزند ناشی می‌شود، چه وقتی که کودک است، چه بعداً که کمی بزرگتر می‌شود، در مورد تربیتش. یکی می‌گوید برود این مدرسه، دیگری می‌گوید برود آن مدرسه. هر کدام چیزی می‌گویند و برای خود استدلالی هم دارند. آنجا هم این اختلاف چون زمینه‌ی فکری هم دارد حل می‌شود. از اول باید کار فرزند را تقریباً تقسیم کنند. مثلاً بگویند مدرسه بردنش، به اصطلاح برخورد با مدیر و معلم و صحبت کردن پای تو، فلان کارش پای من و حتی گاهی زحمت آن وظیفه‌ای را که مرد باید انجام بدهد تقبل کنند. در اینجا اختلاف بین زن و مرد پیدا می‌شود. مسأله‌ی اختلاف و مسأله‌ی نگرانی و بدی هم زیاد طلب است، هر کاری بکنند زیاد می‌شود. همین مسأله‌ی اختلاف کم‌کم

کشیده می شود به همه‌ی مسائل مربوط به فرزند.

اینجا فرزند خیلی صدمه می‌بیند. به اندازه‌ی همان صدمه‌ای که پدر و مادر از هم جدا بشوند، فرزند صدمه می‌بیند. بخصوص وقتی پدر برود زن دیگری بگیرد یا درجه‌ی دوّم، مادر برود شوهری بکند. وقتی پدر، زن دیگری بگیرد، هیچ فرزندی نمی‌خواهد کسی را ببیند که در جای مادرش نشسته است. باید به این مسأله خیلی توجه داشته باشند. من به ندرت چنین چیزی را دیدم. مثلاً دیدم فرزندی در تهران که دختر بود و بعد از فوت پدرش، شوهر مادرش او را نگهداشت و مثل فرزند خودش بزرگ کرد. در اینجا که جنبه‌ی فقری به کمک ما می‌رسد. آیا وقتی که طرف فقیر باشد می‌گوید من کار ندارم این کیست؟ نه! او می‌گوید: من می‌توانم، باید نگهدارمش، این است.

بهرجهت پدر و مادر باید سعی کنند اختلافاتشان در مورد فرزند زیاد نشود، به هر نحوی خودشان می‌دانند، کارها را تقسیم‌بندی کنند. حتی معمولاً اینطور می‌شود که وقتی زن و شوهر اختلاف داشتند، این اختلاف را به فرزند هم منتقل می‌کنند یعنی جلوی بچه‌شان او به این فحش می‌دهد و این به او فحش می‌دهد. اقلّش این است که بهم ناسزا می‌گویند و آلاً بیشترش هم ممکن است. اینجا فرزند در واقع دچار یک گسستگی می‌شود. ما در دبستان که بودیم در کتاب‌های فارسی دبستان آن وقتها یک داستانی وجود داشت، بدین

مضمون که زیور و کشور یک عروسک مشترک داشتند، بعد این گفت عروسک مال من است و او گفت مال من است و یک دستش را گرفت و او دست دیگرش را. هر دو گرفتند عروسک را کشیدند تا از وسط پاره شد. وقتی این حالت در روان کودک پیدا شد یا عصبانی و تند و بدخو می‌شود، یا حقّه‌باز و خیرچین می‌شود، از این به او خبر ببرد و... و در روحیه‌ی او تأثیر بد می‌گذارد و اگر هیچ کدام هم نشود باعث گرفتاری و اختلاف بیشتر پدر و مادر می‌شود. این است که هرگز نگذارید فرزند در اختلاف شما کاملاً وارد شود. من حتی در مورد چند زن و شوهری که طلاق دادند و از هم جدا شدند توصیه کردم و به مرد گفتم جلوی فرزندان از زنتان بد نگوئید، به زن هم گفتم جلوی فرزندان از شوهرتان بد نگوئید. دلیلش هم این است: درست است که او فرزند شما است ولی فرزند او هم هست. هر دوی شما را دوست دارد به هر دو محبت می‌کند هر کسی که با پدرش بد باشد کودک هم با او بد می‌شود، هر کسی با مادرش بد باشد کودک هم با او بد می‌شود. اگر از دهان پدر بدگویی مادرش را بشنود، اگر یک غریبه‌ای بود در دهانش می‌زد و دعوا می‌کرد، ولی این پدرش است، نمی‌تواند. دچار یک کشمکش می‌شود. همینطور اگر مادر بد بگوید.

وقتی هم دعوایی می‌شود به بچه‌ها بگوئید اختلاف کوچکی بود، تمام شد، تو هم با برادر و خواهرت دعوا می‌کنی بعد هم تمام

می‌شود. ولی در مورد فرزندان‌ی که بزرگ شده‌اند — دیگر فرزند شما نیستند، البته فرزند شما هستند ولی بزرگند — بیایند دخالت نکنند و به رفع اختلاف کمک کنند، در آنصورت می‌شود اختلافات را گفت. و آلا ذهن بچه‌های کوچک را خراب نکنید.

اختلافی که در اینجا پیدا می‌شود اختلاف عروس و مادرشوهر است. حالا در ایران عروس و مادرشوهر مرسوم است. در نوشته‌ها و ادبیات خارجی، فرنگی درست یادم نیست ولی مثل اینکه آنجا مشکل مادرشوهر نیست، مشکل داماد و مادر زن است. این مسأله‌ی اختلاف خاصّ مشرق زمین است.

عروس و مادرشوهری در تهران یکی دو بار آمدند، مرتب این از او شکایت می‌کرد و او از این. من پرسیدم اختلاف عروس و مادرشوهر است؟ گفتند: بله. گفتم: پس نگویند. چاره‌اش این است که هر کدامتان یک چوب بردارید بزنید به هم تا سرتان بشکند. بعد اگر دلتان خواست بنشینید آن گوشه تا خوب بشود.

این مسأله‌ی خیلی دقیقی است که در انسجام خانواده و انسجام در واقع ملت مؤثر است. در احکام شرعی و در واقع در احکام اخلاقی، از وقتی خانواده شناخته شده که هر فرزندی نسبت به پدر و مادر احترام فراوانی داشته باشد و به آنها کمک کند. این کمک ثواب دارد. قاعده‌ی دیگری هم داریم که هر کسی به دیگری کمک کند تا او کار ثوابی

بکند در آن ثواب شریک می‌شود. بنابراین هر دو، زن و شوهر، باید فکر کنند که این همسر ما پدر و مادری دارد، نسبت به آنها هم وظیفه‌ای دارد، اگر ما کمکش کنیم آن وظیفه را انجام دهد ثوابی دارد؛ یعنی مثلاً زن به شوهر بگوید که من کمکت می‌کنم که احترام به مادرت را رعایت کنی و روابط حسنه‌ای با او داشته باشی. شوهر هم همین حرف را به زن بگوید. در واقع مثل اینکه فرزند جدیدی گرفته باشند. در صورتی که این امر رعایت نشود این هم یکی از موجبات اختلاف است که بین خانواده‌ها و بخصوص بین زن و شوهرهاست.

اختلافات دیگر مالی است. حلّ اختلافات مالی خیلی مشکل است، چون حل شدنش به دست خود ما نیست، ما که پول نداریم، پس به دست خود ما نیست. در روزگاری جامعه‌ی بشری اصلاً به مسائل اقتصادی اهمّیت نمی‌داد. هر دو، زن و شوهر، هر چه درمی‌آوردند ولو نان خالی بود با هم می‌خوردند و لذّت می‌بردند. بعداً جبران اینکه به اقتصاد هیچ توجّه نمی‌شد عکس‌العمل این شد که همه چیز روی اقتصاد رفت. الان مایه‌ی اصلی همه‌ی اختلافات حتّی اختلافات دولت‌های بزرگ همین است. منتها در اندازه آن تفاوت است. زن و شوهر اختلاف دارند سر اینکه مثلاً زن می‌گوید من می‌خواهم کیف بخرم، پول بده بروم بخرم، شوهر می‌گوید پول ندارم، اگر داری خودت بخر، با هم داد و بیداد می‌کنند. ولی اختلافات دولت‌های بزرگ بر سر

این است که یک دولت می‌گوید اینجا نفت دارد باید مال من باشد، دیگری می‌گوید مال من است، آن یکی می‌گوید آنجا چه دارد و.... ولی بهرجهت مشکل اصلی، اختلاف مالی است. باید سعی کرد اختلاف مالی در محیط مهر و محبت محو شود. پس، از همان اول باید طرفین نشان بدهند که به مسائل مالی و مادی کمتر توجه دارند تا به مسائل معنوی و اعتقادی.

ناخودآگاه بدون اینکه خودشان توجه کنند مرد طوری می‌خواهد زندگی کند که همسرش بیسندد، همسرش هم همین‌طور می‌خواهد. منتها این را باید از اول نشان بدهند. این را نشان نمی‌دهند به دلیل اینکه زن می‌گوید اگر این حرف را بگوییم شوهرم بدعادت می‌شود همیشه توقع خواهد داشت.

شوهر هم همین را می‌گوید. از هم رودرواسی نکنند، بخصوص آنهایی که تازه ازدواج کرده‌اند، رودرواسی نکنند و صریحاً مهر و محبتشان و گذشتشان را نسبت به هم نشان بدهند. ان شاءالله خداوند توفیق بدهد که هرگز اختلافی بین زن و شوهرها نباشد.

اهمیت بیان حکمت احکام کلی ازدواج / ذکر میزان مهریه در ازدواج دائم

ضروری نیست / به محض عقد، زن مالک مهریه می شود / هدف زن و مرد از تعیین

مهریه / خاصیت و اثر روانی مهریه / طلاق خلع و مبارات^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. وضعیت خاصی در مورد ازدواج در دوران قدیم بود که نتیجه آن بیشتر ستم و ظلم نسبت به زن بود که تا حدّ زیادی با عبارتی که متناسب با زمان و آن دوران بود دستوراتی فرمودند، نه اینکه آن دستورات حالا متناسب نیست، نه! حالا هم هست. منتها فرض کنید آن وقتها می گفتند: بکن! ولی حالا می گویند لطفا اینطور بکن. همیشه این دستورات هست.

در مورد ازدواج باید وقتی احکام کلی ازدواج را می گویند، در واقع حکمت آن را هم تا می توانند بگویند. یکی از احکام ازدواج مهریه است. ذکر مهریه و میزان و مقدار مهریه در عقد منقطع یعنی صیغه، ضروری است. فعلاً آن را کنار می گذاریم، چون متداول نیست. اما در

۱. از بیانات صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۳/۳۰ ه. ش.

ازدواج دائم، مهر از ارکان است، منتها لازم نیست ذکر کنند چه بسا ازدواج می‌کنند، ولی مهر را ذکر نمی‌کنند. بعداً اگر زن خواست مطالبه کند مهرالمثل می‌گویند؛ یعنی خبره‌ها، آنهایی که خانواده‌ی طرفین را می‌شناسند، می‌بینند مثل این ازدواج، مهریه‌اش چقدر است مثلاً می‌بینند خواهرهای این زن چقدر مهریه داشتند یا خواهرهای مرد چقدر مهریه کرده است اوضاع چطوری شده و چقدر فرق کرده. مهر جزو ارکان آن هست ولی میزان آن را لازم نیست تعیین کرده باشند و عقد باطل نمی‌شود، صحیح است. مهر را بعداً تعیین می‌کنند؛ بعد می‌گوییم که حکمت آن چیست.

مهریه چیزی است که به محض عقد و به محض ازدواج، زن مالک آن می‌شود. منتها اگر قبل از عروسی طلاق دادند و از هم جدا شدند، نصف مهریه باید به شوهر برگردد. مهریه چیست؟ مهریه نه از لحاظ کم بودن و نه از لحاظ زیاد بودن مورد حکم شرعی نیست. به تراضی طرفین است. بنابراین باید دید هدف زن و مرد از تعیین مهر چیست. برحسب هدفی که دارند مهر را تعیین می‌کنند. مهر به منزله‌ی کادویی است که مرد به زن می‌دهد. درست است عده‌ای درباره‌ی مهر بد می‌گویند ولی زن و شوهر هر دو ببینند خاصیت و اثر روانی مهر چیست؟ حالا چون همه چیز به هم ریخته، اثر روانی آن هم به هم ریخته است. اثر روانی مهر این است که به مرد یاد می‌دهد که هر وقت

مواجه با زن خود شد به او کادویی بدهد. از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقول است که مستحب است (این قبیل مستحب‌ها برای این است که در واقع اشخاص یاد بگیرند) مرد هر وقت به منزل می‌آید دست او پر باشد. حالا یا کادوی خاصی برای همسر خود بیاورد و یا اقلأً لوازم یا آذوقه منزل خریده باشد؛ مثلاً نان بخرد و به منزل بیاورد. اصل مطلب آن مهم نیست، ممکن است زن چون در امور مالی مستقل است در استقلال و ثروت خیلی بیشتر از شوهر خود باشد. به ثروت اصلاً نظر ندارد چون وقتی مرد اقلأً با خرید خانه می‌آید بطور ناخودآگاه اعتماد او به مرد بیشتر می‌شود که او همیشه به فکر خانه هست. این مسأله خیلی مهم است. قسمت عمده‌ی شکایت‌ها که زن‌ها از مرد دارند، این است که می‌گویند به فکر خانه نیست، به فکر من نیست، به فکر بچه‌ها نیست. اینها ریزه‌کاری‌هایی است که رعایتش بسیار مهم است. آخر بیخود نیست عرب آن روزگار، ملّتی را ساخت. همین مقرّرات همین مستحب و مکروه و واجب، یک ملّتی را ساخت که دربار ورثه‌ی انوشیروان را در ایران سرنگون کرد. اثر همین‌هاست که اینها را به هم متصل کرد. اوّل همه، اتّحاد بین زن و شوهر است. این یک اثر است که درسی به مرد و همچنین درسی هم به زن می‌دهد که درست است که ثروت تو مستقل است و به مرد احتیاجی نداری حتّی ممکن است خرج را هم تو بدهی، ولی همیشه نگاه به دست شوهرت کن، نه اینکه

خِفَّت به خرج بدهی، برای اینکه خجالت بکشد و تنبل نباشد. در تمام گوشه‌ها رعایت این امر شده است که مرد باید زحمت بکشد و فطرت هم اینطور قرار داده شده که کار او و فعالیت او مورد تعریف زن قرار بگیرد. بعضی شکایت‌هایی که خانم‌ها از شوهرها می‌کنند از این قبیل است.

بعضی زن‌ها شکایت از این می‌کنند که شوهرمان به ما توجّه ندارد و زن دیگری گرفته است. من هر شکایتی از این قبیل باشد به او می‌گویم البته کار بدی کرده، ولی مقصّر آن کیست؟ اگر مردی زن دوم گرفت، در درجه‌ی اوّل، مقصّر خود تو هستی. البته گاهی مقصّر نیست - چنانکه ساره بچه نداشت، خود ساره برای حضرت ابراهیم علیه السلام زن گرفت و از این قبیل - ولی اگر مرد مقصّر است توجّه به این نکات نکند، توجّه داشته باشد که اگر نوکری زن را می‌کند یک بارک‌الله، احسنت، به او بگویند. اینها درس‌هایی نیست که من بگویم، ولی می‌بینم باید این درس‌ها را بدهم که زندگی‌ها آرام باشد، خوب باشد و زن و شوهر با هم متحد باشند.

آیه قرآن می‌فرماید: وقتی مهریه‌ای تعیین کردید به طیب خاطر و با کمال میل بدهید و خوشحال شوید که زن قبول کرده و اگر در ضمن طلاق، زن به میل خود نه به زور - که به قولی صدای حلال حلال او به آسمان برسد - چیزی از مهر را پس داد، قبول کنید.

اگر به شما بخشید آن را بگیری و تشکر کنی.^۱ چون غالب اوقات در قدیم بخصوص اینطوری بوده که مردها زور می‌گفتند. البته اگر دست آنها برسد، باز هم زور می‌گویند؛ ولی کمتر. مردها حتی به زور گاهی زن‌ها را وادار می‌کردند که مهریه‌ی خود را ببخشند که هنوز هم این رسم هست. بنابراین، اصل بخشیدن مهریه، کل یا جزء آن، چیزی بود که می‌گفتند ظلم و ستم است. ولی اگر زن به میل خود چیزی ببخشد، شما آن را قبول نکنید.

مسأله‌ی دیگر، طلاق خُلع و مُبارات است. توجه کنید که ازدواج از لحاظ مالی و از لحاظ برنامه‌ی آینده زندگی یک عقد است؛ مثل اینکه دو نفر می‌نشینند با هم چانه می‌زنند که منزلی به این شرایط و با این قیمت بخرند یا اجاره کنند. این یک عقد است. بعد روابط زوجیت روابط معنوی است. روابط مرد و زن، ابوی و اولاد، فرزندان با هم، صله‌ی رحم، همه‌اش قراردادی نیست و بلکه یک مقداری الهی و فطری است. وقتی مهریه وضع شد و قرارداد مشخص شد، دیگر عقد مالی بسته شده چون مهر برای زن است ولی ممکن است هنوز نبخشیده باشد. خیلی اوقات زن و گاهی هر دو می‌خواهند طلاق بگیرند، اگر زن مقداری از مهریه‌اش را به شوهر خود می‌بخشد که به

۱. سوره نساء، آیه ۴: وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ بِحِلَّةٍ فَإِنْ ظَنَنْتُمْ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا.

طلاق راضی شود، این یک قراردادی خارج از ازدواج است، مرد مهر را گرفته که مال زن است و به ازای آن، حق طلاق را که در اختیار خود مرد است، زن می‌خرد. به این نوع طلاق، طلاق خلع و مُبارات می‌گویند^۱، در اینجا بخشیدن مهر اشکالی ندارد.

در ازدواج تنها مشکلی که همه‌ی ادیان و مذاهب دارند همین است که نتوانسته‌اند آن را حل کنند؛ یعنی خدا نخواست و آن را به قوه‌ی عاقله‌ی خود ما و به فطرت و غریزه ما که زن و مرد فطرتاً باید با هم با بچه‌ها مهربان باشند، گذاشته که از این طریق حل شود.

در کشورهای غربی و اروپایی ازدواج را عقد نمی‌دانند، عقد یعنی معاهده و قرارداد، آنها ازدواج را نوعی تقدیس (ساکرمن^۲) می‌دانند. زن و مرد رضایت دارند می‌روند پیش کشیش، البته حالا کشیش را حذف کرده‌اند و به شهرداری می‌روند و آن را ثبت می‌کنند و زن و شوهر می‌شوند. ولی ما می‌گوییم عقد است. طرفین باید وضعیت خود را مشخص کنند. تمام اختیاراتی که هر کدام دارد می‌تواند به وکالت به دیگری بدهد، چنانکه می‌تواند مهر را بعد از آنکه گرفت همه را ببخشد. مرد هم می‌تواند به زن این اختیار را بدهد که اگر مصلحت دانست خود

۱. طلاق خلع آن است که زن، دیگر میلی به شوهرش ندارد و مُبارات آن است که زن و شوهر یکدیگر را نمی‌خواهند. ولی در هر دو حال، زن مهر خود را به شوهرش می‌بخشد که طلاقش دهد.

را به وکالت از شوهر طلاق بدهد. زن تمام مقررات و قوانین را، با وکالت از شوهر، می‌تواند عوض کند.

زن ها اداره کننده روحیات و معنویات در مرد هستند / زن و شوهری که درویش
باشند، اخوت معنوی هم دارند / در فطرت انسان است که زن و مرد از معاشرت
یکدیگر آراش پیدا می کنند / حجاب و پوشش شرعی برای زن^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. نقش زن در خانواده خیلی مؤثر
است: یعنی در واقع نقش عمده‌ی اداره کننده خانواده را زن به عهده
دارد. همچنین این زن ها هستند که اداره کننده روحیات و معنویات در
مرد هستند. داستان حضرت آدم و حوا، پدر و مادر اولیه ما، یک داستان
سمبولیک است. به این معنی که به شیطان قدرتی بسیار برای گمراه
کردن آدمیان داده و آنطور هم که خود شیطان گفته از جلو، از پشت
سر، دست راست، دست چپ وارد خواهیم شد و خطاب به خداوند
می گوید: وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِیْنَ^۲، خواهی دید، اکثرشان شاکر
نیستند.

در جای دیگر خداوند به او می فرماید: وَشَاكِرِهِمْ فِی الْاَمْوَالِ وَ

۱. از بیانات صبح جمعه، تاریخ ۱۳۷۶/۶/۲۸ ه. ش.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷.

الأَوْلَادُ^۱ با آنهایی که پیرو تو هستند در اموال و اولادشان شریک شو. شیطانی که این همه قدرت دارد متوجه شد که زن تسلط معنوی بر مرد دارد، زن قدرتش بیشتر است. نه اینکه زن با شیطان مقایسه شود، بلکه منظور، مقایسه قدرت زن با قدرت شیطان است. چون قدرت شیطان از قدرت فرشتگان هم بالاتر و بیشتر است. این قدرت معنوی را خداوند به زن داده است. حالا اگر این قدرت را در راه صلاح به کار ببرد می‌تواند شوهر و تمام خانواده‌اش را متوجه خداوند کند که در این صورت یک قسمت عمده از این ارزش و ثواب برای زن خواهد بود و اگر خدای ناکرده، از این قدرت برعکس استفاده کند، برعکس می‌شود. این از لحاظ قدرت معنوی است که زن دارد.

عده‌ای از زن و شوهرها با هم اختلاف دارند، بعضی از زنان می‌گویند ما هر چه می‌گوییم شوهرمان لج می‌کند و خلاف آن را انجام می‌دهد، بسیار خوب شما هم آنچه را که می‌خواهید بگویید، نگویند و ضد آن را بگویند تا او لج کند و همان کاری را که شما می‌خواهید انجام دهد.

البته این مطلب را به عنوان شوخی گفتم. دقت کنید که اصلاً کار به آنجا نکشد. می‌گویند شخصی اسبی خرید و سوار بر آن شد، دید

اسب برعکس و عقب عقب می‌رود. گفت: این دیگر چطور اسبی است؟
واپس می‌رود او به سوی دم

گفت: دمش را به سوی خانه کن

منظور من، این قدرت است. این وضعیت هم که پیش بیاید به دست زن قابل حل است و از همان اول زن بنا به قدرتی که دارد باید دقت کند که پیش نیاید. حال این عمل چگونه باشد، بستگی به ظرافت و لطافت فکری زنان دارد، یک مقدار هم باید از تعلیمات و آداب درویشی بیاموزد و به معنویت توجه کند.

البته اگر زن و شوهر، هر دو درویش باشند، غیر از جنبه زن و شوهری، یک جنبه اخوت معنوی هم دارند. قبلاً هم گفته بودم: توجه کنید، اگر مردی خوشنام باشد و به صلاح، فکر کند، یک قسمت عمده‌اش مربوط به زن است و بالعکس خدای ناکرده، اگر مرد اهل فساد باشد، باز یک قسمت عمده آن مربوط به زن می‌شود. زن نقش عمده‌ای در خانواده دارد و خانم‌ها باید متوجه این نقش باشند. در سخنرانی‌ها و یا کتاب‌ها و مقالات که درباره‌ی حقوق زن بحث و گفتگو می‌شود، باید به این قدرت زن توجه شود.

خیلی از اوقات گریه زن، البته نه همیشه، مرد را بیچاره می‌کند. البته اینها چیزهای مشخصی نیست که من بگویم. یک مقداری باید

خودتان آن را تجربه کنید و با آن روانشناسی که در فطرت زن هست، به این نکات پی ببرید.

خانواده را مثل یک شرکت سهامی فرض کنید، که در این شرکت مرد یک نقش و زن یک نقش دیگر دارد. همانطور که طبیعت هم برای مرد و زن دو نقش جداگانه معین کرده است. این دو نقش با هم خیلی متفاوت است. البته یک نقش مشترکی در تولید نسل و اداره‌ی خانواده دارند، ولی نقش آنها در داخل خانواده متفاوت است.

خداوند از نشانه‌های قدرت خودش روابط معنوی زن و شوهر را در خانواده معین فرموده است. در قرآن به ما می‌فرماید: **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا**، این کار را برایتان کردم. از جنس خودتان برایتان همسر آفریدم. این خطاب به هر دو است، هم زن و هم مرد. البته این خطاب سمبولیک است که بعضی‌ها گفته‌اند: زن را از دنده چپ آفرید. منظور آیه این نیست. **مِنْ أَنْفُسِكُمْ** یعنی از جنس خودتان برایتان همسر آفریدم. در جای دیگر می‌فرماید: **أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً**^۱، از آیات خداوند این است که از جنس خودتان - چه مرد و چه زن - برایتان همسری آفرید. برای اینکه وقتی به سمت او می‌روید آرامش پیدا کنید

۱. سوره نحل، آیه ۷۲.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

و جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً بَيْنَ شِمَا دوستی و رحمت قرار داد. رحمت را به داشتن اولاد تعبیر می‌کنند. ممکن است یکی از مصادیقش اولاد باشد، ولی بطور کلی خداوند بین آنها رحمت الهی مقرر فرموده و اگر خلاف آن باشد یک امر غیر طبیعی است.

در قدیم می‌گفتند به محض خوانده شدن خطبه عقد(در قدیم حتی زن و مرد یکدیگر را نمی‌دیدند) بین آنها یک مودت و دوستی ایجاد می‌شود. چه بهتر که بتوانند این مودت و دوستی را حفظ کنند.

بنابراین در فطرت انسان این هست که زن به مرد نیازمند است و مرد به زن، و هر دو از معاشرت یکدیگر آرامش پیدا می‌کنند، لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا. البته قرآن این آرامش را به لغات مختلفی ذکر کرده است. یک جا سکینه گفته، یعنی سکینه قلبی یا آرامش قلبی که از لحاظ عرفانی معنای دیگری هم دارد. این آرامشی که خداوند مقرر کرده است، تمامش جنبه معنوی و فطری دارد. ولی فطرتاً خداوند در طبیعت زن و مرد، این چنین قرار داده که وقتی به سمت هم می‌روند، آرامش پیدا می‌کنند. حالا دیگر این به عهده‌ی خود زن هاست. حقوق زن هم که می‌گویند، در طی تاریخ جهات مختلفی دارد.

چند روز پیش شخصی از خواجه نصیر طوسی انتقاد می‌کرد، وارد هم بود، می‌گفت: خواجه نصیر طوسی می‌گوید: زن نباید از خانه بیرون برود، زن باید این چنین باشد، آن چنان باشد، خلاصه،

محدودیتی بیشتر از حد معمول. حالا یادم نیست.

گفتم: نظریات اجتماعی همیشه بستگی به مقتضیات جامعه دارد. مثلاً زمانی که در ایران بمباران بود، همه اول شب در خانه بودند و چراغ‌ها را هم خاموش می‌کردند، بعد از چند شب همه به این وضع عادت کردند. ولی وقتی که بمباران تمام شد این وضعیت هم طور دیگری شد. این دستورات بستگی به وقایع اجتماع دارد. در آن دوران، حملات مختلف بود، مغول‌ها بودند، بعد از مغول‌ها هم جوجه‌مغول‌های در اطراف بودند، همیشه اینطور بود. در این حمله‌ها زن‌ها و دخترها را اسیر می‌کردند و مردها را می‌کشتند چه در جنگ و چه وقتی تصرف می‌کردند. این امر برای مردها خیلی ناراحت‌کننده بود یعنی همانقدر که اسارت برای زن ناراحت‌کننده است، برای مردش هم همین‌قدر ناراحت‌کننده است. این است که برحسب مقتضیات جامعه یک چنین حرفی را خواجه نصیر گفت که زن‌ها از خانه بیرون نیایند تا دیده نشوند. این امر آنقدر طبیعی به نظر می‌رسید که خود زن‌های آن دوره هم اعتراضی نکردند. حال در این شرایط زن‌ها از لحاظ آگاهی اجتماعی مثل مردها هستند و هیچ فرقی نمی‌کنند. اینها حق رأی دارند و آنها هم حق رأی دارند.

البته حجاب و پوشش شرعی برای زن هست که آن هم جنبه روانشناسی فطری دارد. برای اینکه خود زن و مرد به وسوسه دچار

نشوند، این وضعیت حجاب را گفته‌اند. صرفاً برای اطاعت امر هم که شده باید این کار را رعایت بکنند.

حقوق زن و مرد که می‌گویند، این نیست که این حقوق عین هم باشد. یعنی حقوق زن و مرد عین هم نیست بلکه مکمل هم است. این وظیفه چه در خانواده و چه در جامعه تقسیم شده، یک وظیفه به عهده‌ی مرد و یک وظیفه به عهده‌ی زن گذاشته شده است. حالا چه وظیفه‌ای به عهده‌ی مرد است و چه وظیفه‌ای به عهده‌ی زن است، خودتان درباره‌اش فکر کنید.

یک وظیفه‌ی عمده‌ای که به عهده‌ی زن است داشتن اولاد، نگهداری اولاد و تربیت اولاد است. یک وظیفه‌ی عمده‌ای که مسلماً به عهده‌ی مرد است، این است که خرج خانواده را به هر اندازه که می‌تواند بدهد. البته زن حق دارد مطالبه کند و مرد باید خرج خانه را بدهد، ولی وقتی که مرد بیکار است و یا هزاران مشکل در کارش دارد، اینجاست که زن باید نسبت به آن وظیفه‌ای که مرد دارد، کوتاه بیاید و به روی او نیاورد تا کار درست شود. ان شاءالله خانواده‌های ما همه موفق و مؤید باشند.

در ازدواج، نظر قوم و خویش با عملاً مؤثر است / دختر اول بار که شوهر می‌کند باید با

اجازه‌ی پدر باشد، مگر پدر مرحوم شده و یا سبب مخالفت کند /

آشنایی‌های قبل از ازدواج به هیچ وجه خوب نیست^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . یک وقت من گفته بودم نامه‌هایی که خانم‌ها نوشته‌اند غالباً از شوهر خود شکایت دارند تصادفاً بعد از آن، دو سه نامه رسید که نه تنها شکایت نداشتند بلکه خیلی هم از شوهر خود تشکر داشتند. بعد تصادفاً شوهرهای آنها هم نامه نوشتند و رضایت داشتند و لذا رضایت، طرفینی بود. حالا راجع به اختلافات عروس و مادرشوهر صحبت کرده بودم، امروز نامه‌ای رسیده که کسی از مادرشوهر خود خیلی تعریف کرده است. مادرشوهر هم در واقع یک مادر است. اگر زن و شوهر احساس وحدت بکنند و بگویند ازدواج دو وجود را در یک واحد جمع می‌کند، بنابراین هر کس مادرشوهر است، مادرزن هم هست. ولی متأسفانه کمتر اینطور است. آن هم در

۱. از بیانات صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۶/۱۸ ه. ش.

دوره‌های امروز، ولاًّ قدیم به این اندازه نبود. حالا کم‌کم از لحاظ اینکه استحکام خانواده‌ها سست شده، این امر بیشتر شده است. در حالی که این اختلاف، تضاد یا منفعت مادی نیست ولی حالا رو به این می‌رود که این دعاها تبدیل شود به دعوای بین زن و شوهر که گاه منجر به طلاق می‌شود.

اما درباره‌ی اصول ازدواج که پرسیده بودند یک مقداری شرح داده بودم که چه کلیاتی را در ازدواج باید در نظر گرفت. دو مسأله که شاید الان هم با تغییراتی که در قوانین و عرف داده می‌شود بیشتر مورد پیدا کند یکی این است که آیا با نظر اقوام و قوم و خویش‌ها باید ازدواج کرد یا لزومی ندارد؟ اصل این است که ازدواج، بین دو نفری است که می‌خواهند با هم زندگی کنند و به‌هیچ‌وجه به اقوام و بستگان ارتباط ندارد. ولی عملاً در دنیای امروز می‌بینیم که اینطور نمی‌شود. به دلیل اینکه بشر در همه جا به صورت دسته‌جمعی و متمدّن زندگی می‌کند و همه در شهری ساکن هستند و در آنجا معمولاً باید باشند و در آنجا معاشرینی می‌خواهند. درجه‌ی اوّل معاشرین، قوم و خویش‌های طرف است. یعنی زن غیر از قوم و خویش‌های خود با قوم و خویش شوهر و شوهر هم غیر از قوم و خویش خود با اقوام زن خود معاشرت می‌کند. کما اینکه از لحاظ قانون هم می‌گویند قوم و خویشی سببی در همان درجه است که قوم و خویشی نسبی؛ یعنی هر کسی هر درجه

ارتباطی با یک زن دارد، ارتباط قوم و خویشی دارد، پسرعمو است، پسرخاله است، دختردایی است، نوه‌ی عمّه است، زن، همان درجه‌ی قوم و خویشی را با خانواده‌ی شوهر خود دارد؛ منتها سببی. آن قوم و خویش نسبی است این یکی سببی است. بنابراین مثلاً برادر زن مثل برادر خود آدم است؛ این از لحاظ قانونی. از لحاظ عاطفی جداگانه است. با وجود اینکه ازدواج مربوط به خود طرفین است و وقتی طرفین همدیگر را پسندیدند دیگر به سایرین ارتباطی ندارد، ولی مع‌ذکب دیده‌اید - و همینطور هم باید باشد - هر کدام از این طرفین برای تحقیق اینکه طرف او چطور آدمی است، از که می‌رود می‌پرسد؟ از اشخاصی که نسبتی با او دارند، می‌پرسد. پس قوم و خویش‌ها، خواه ناخواه، مؤثر هستند. از طرفی بعد از ازدواج که زن و شوهری با هم ازدواج کردند اینها معاشرت می‌کنند. آن پسرخاله‌ی اینها می‌گوید که این مرد وقتی ازدواج کند و زنی را بگیرد چون پسرخاله‌ی من است آن زن هم دخترخاله‌ی من تلقی می‌شود؛ یعنی بدون اینکه من بفهمم یک دخترخاله برای من می‌آورد یا روشن‌تر آن در مورد عروس و مادرشوهر می‌شود. پدر و مادر عروس می‌گویند که دخترمان برای ما یک پسر دارد می‌آورد. بنابراین او را به عنوان فرزندی باید پسندند. پس عملاً نظر آنها خیلی مؤثر است. البته در صورتی که آن نظر در جهت مصالح خود زوجین باشد. نه اینکه باید دقیقاً رعایت کرد، باید

همانطوری که با همه مشورت می‌کند، این نظر را هم داشته باشد که بعد از ازدواج با اینها معاشر خواهد بود. در این زمینه فقط آنچه قانون و شرع از قدیم گفته باید رعایت کرد - که بعضی حالا می‌گویند منتفی است ولی منتفی نیست - و آن این است که دختر برای اوّل بار که شوهر می‌کند باید با اجازه‌ی پدر باشد؛ اگر پدر نداشت که هیچی. پدر او اگر مرحوم شده بود لزومی ندارد. البته ظاهراً اجازه‌ای است که موجب سلب آزادی می‌شود ولی عملاً فکر بکنید که آبروی دختر و آن خانواده بستگی به آبروی پدر و مادر او دارد و آن پدر و مادر حقّ دارند، البته پدر حقّ دارد، ولی اگر بیجا مخالفت کرد، قانون و شرع اجازه داده که به یک نفر بیطرف و خارج که همان قاضی باشد مراجعه کنند و او تشخیص بدهد که مخالفت او بجا یا بیجا است. وّالّا مخالفت و رضایت دیگری برای ازدواج شرط نیست؛ جز خود آنها.

اما آشنایی‌های قبل از ازدواج، آنکه ما امروز می‌بینیم به هیچ‌وجه خوب نیست. اصلاً ادامه هم ندهید. هر کسی دارد، ادامه ندهد مگر وقتی که فکر کند که ادامه‌ی این مذاکره برای ازدواج است. وّالّا در بعضی از این اخبار روزنامه‌ها را که من می‌خوانم - آن اخباری که جنبه‌ی حقوقی و قضایی دارد و اظهار نظر می‌شود کرد - خیلی نکات عجیب و غریبی وجود دارد که اینها از قانون بر نمی‌آید. هیچ قانونی نمی‌تواند مسأله‌ی ازدواج و وضعیت زن و مرد را منظم کند، بطوریکه

همیشگی باشد. قانون مثل دو تا دیواری است که از تجاوز به خارج جلوگیری می‌کند. مثل سقف‌ها و راهروهایی که برای سوار شدن به هواپیما هست که در این طرف و آن طرف آن دیوار است و از این راهرو باید بروید تا به هواپیما برسید. فرض کنید از راهرویی باید بروید که دو طرف آن دیوار است. این برای این است که از آن طرف نیفتید، از این طرف هم نیفتید. ولی این دیوار مانع شما برای رفتن به هواپیما نیست. باید در بین این دو تا دیوار راه را ادامه بدهید. قوانین ازدواج هم همینطور است.

مهمتر از قانون، در اینجا موضوع عرف و عادت و رسمی است که فرزندان در خانواده و نزد پدر و مادر تربیت می‌شوند و یاد می‌گیرند. مهمترین مسأله هم همین مسأله‌ی ازدواج است. مسأله‌ی دیگری که وجود دارد مسأله‌ی مالی است که البته چون بعداً تعهد تمام هزینه‌ی خانواده و تمام زحمات خانواده به عهده‌ی مرد است، زن باید مطمئن شود که این مرد قابلیت این را دارد که خرج این خانواده را بدهد. ممکن است الان ثروتی نداشته باشد، یا خیلی کم داشته باشد، ولی نیرومند و اهل کار باشد، در آن صورت اگر همان اول هم چیزی نداشت اشکالی ندارد. به مسأله‌ی مالی باید حداقل توجه کرد و حال آنکه حالا بیشترین توجه را به مسأله‌ی مالی می‌کنند. این توجه و این مسأله، بعد از ازدواج هم باید مورد توجه و نظر قرار بگیرد که اگر فشار

زندگی از طرف زن زیاد باشد، مرد یا در کارهای خود از صداقت و درستی منحرف می‌شود یا کله‌ی او خراب می‌شود و یا باید از هم جدا شوند. این است که اگر هر کدام از این شقوق را بگیرید، نمی‌ارزد به اینکه زندگی شما مختل شود. حتی به ارزش اینکه یک گردنبند مروارید داشته باشید؛ مروارید که نه، خیلی بالاتر. فرض کنید همه‌ی این ستاره‌ها گردن‌بند مرواریدی هستند به گردن شما. واقع هم همین است که خداوند همه‌ی اینها را برای ما آفریده و خود او گفته زمین و آسمان و ستاره‌ها را و همه را برای تو آفریدم، البته نه اینکه بگذاریم در جیب خود. خلاصه به این مسأله خیلی توجه و دقت کنید که زندگی شما از جنبه‌ی مالی به هم نخورد.

نقش زن در زندگی مرد، مؤثرتر است ۱

زن ها نقش سکین تری دارند و باید خیلی مراقب باشند ۱

زن بر مرد سیطره‌ی معنوی دارد / وادار کردن مرد به فعالیت، کار زن است ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. از مجموعه‌ی داستان آدم و حوا
مطالب فراوانی فهمیده می‌شود. مطلبی که باید بیشتر به آن توجه کنید
و در تورات بطور صریح می‌گوید ولی در قرآن به این صراحت
نمی‌گوید، این است که معلوم می‌شود زن اگر بخواهد می‌تواند
شوهرش را گول بزند و او را وادار به گناه کند و به همین طریق هم
می‌تواند شوهر خود را به راستی و درستی وادارد. نقش زن در اینجا
خیلی مؤثر است. بطوریکه می‌شود گفت اگر مردی خوشنام است و یا
خوب زندگی کرده، جدا از مسأله‌ی فطرت و تربیت و فعالیت خود مرد،
قسمت عمده‌ای را مدیون زن خود است. شاید ظاهراً اینطور نشان داده
نشود ولی به آن اندازه که وجود زن در زندگی مرد مؤثر است، وجود

مرد در زندگی زن مؤثر نیست. زیرا عواطف در انسان بسیار قوی‌تر از منطق و استدلال است و ارتباط مرد و زن بجز جنبه‌ی جسمی آنها، از جنبه‌ی روانی مبتنی بر عواطف است و از این جهت زن‌ها، نقش سنگین‌تری دارند و خیلی باید مراقب باشند. نه فقط تربیت فرزندان بلکه باید تربیت شوهران خود را هم در عمل به دست بگیرند. مثلاً مرد همیشه دلش می‌خواهد بتواند آن چیزی که زنش آرزو دارد برای او فراهم کند - هرچند استثناء هم هست - حالا اگر زنی بیش از استعداد و توان مالی شوهرش از او چیزی بخواهد، مرد یا باید داد و بیداد راه بیندازد و با دعوا زندگی را متشنج کند و یا به قولی از راه درست و صلاح و سداد منحرف بشود؛ مثلاً اگر کارمند است به رشوه و یا اختلاس و امثال اینها کشیده شود. اگر کاسب است ناچار می‌شود در کسب خود غلّ و غش به کار ببرد به این حساب که بیشتر پول در بیاورد. البته وادار کردن مرد هم به فعالیت، کار زن است. یعنی زن هم نباید به این دلیل چیزی نخواهد. اگر هیچ چیز نخواهد، مرد تنبل و بیکاره می‌شود. باید آن اندازه که مرد می‌تواند بدود، او را بدواند. ولی به این نکته توجه کند که اگر زاید بر قدرت و توان مالی مرد بخواهد، یا خانواده مضمحل و از هم می‌پاشد یا روحیه‌ی تشنج در خانواده حاکم می‌شود و یا مرد از راه درست و صلاح و سداد منحرف می‌شود.

در داستان‌ها می‌گویند که اوّل حضرت آدم و بعد حوّا خلق شد.

ولی قرآن در این باره چیزی نمی گوید. در هر صورت هر دو خلق شدند. باز قرآن درباره‌ی اینکه چگونه شیطان آنها را گول زد چیزی نمی گوید، فقط می گوید شیطان قسم خورد. اما تورات شرح مفصّلی درباره‌ی طرز گول زدن آدم و حوّا دارد که شیطان از طریق حوّا، آدم را گول زد، در حالی که آدم، اوّل قبول نمی کرد. از مجموعه‌ی این داستان به جهت اینکه آدم ﷺ پدر اوّلیه‌ی ما و جدّ ما است و دیگر اینکه در آغاز خلقت، همین زن و مرد بودند، به عنوان سمبولیک، نشان‌دهنده‌ی سیطره‌ی معنوی زن بر مرد است.

ان شاءالله هم زن‌ها و هم مردهای ما از داستان آدم و حوّا و گول خوردن از شیطان، عبرت بگیرند. اگر در دنیا در یک بهشتِ آرامشی هستند، شیطان آنها را گول نزند که از این بهشت دور شوند.

بیکاری از علل عمده اختلافات خانوادگی / بیکاری مذموم است /
بیکاری ضایع ساختن حق جامعه است / شخص ولو نیازمند نباشد باید کار کند /
به‌ناطوری که اسراف مذموم است، حست هم مذموم است /

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .
و تنبلی هم بد و تباه ساختن حق جامعه است و تقید
به کسب و کار هم یکی از امتیازات سلسله‌ی علیّه‌ی
نعمت‌اللّهیه بوده و هست که در کوشش بحمدالله
سرمشق بوده و هستند و در خرج هم باید میانه‌روی
کرد که در هر کار تندی و کندی ناپسند است و چنانکه
پیشتر هم اشاره شد نباید خرج را تا بشود جلو
انداخت بلکه آنچه را درآمد است مختصری پس‌انداز
کرد و آنچه بماند بر زندگانی تقسیم کرد که معنی
قناعت و سازش است نه اینکه بتواند و بر خود سخت

**بگیرد و نباید انسان در خرج نگاه به بالادست نماید
که همیشه به رنج باشد بلکه به نادارتر از خود نگاه
کند که خوش باشد.^۱**

در مورد مبحث کسب است که در اینجا آداب زندگی و آداب معاش را ذکر کردند. البته آداب که می‌گوییم نه فقط آداب شریعتی بلکه آداب معنوی و طریقتی؛ یعنی شخص نیتش چطور باشد که عمل پشت سرش می‌آید. نیت وقتی به این طریق باشد عمل هم متناسب با آن نیت خواهد شد.

می‌فرمایند تنبلی خوب نیست. در سلسله‌ی نعمت‌اللّٰهی یکی از شرایط از اوّل زمان حضرت شاه نعمت‌الله‌ولی، اشتغال به یک کار و کسب است؛ که بیکاری مذموم است. البته گاهی اوقات بیکاری بر انسان تحمیل می‌شود. بخصوص در جهان امروز، اوضاع اقتصادی طوری پیش می‌آید که همیشه در روزنامه‌ها می‌بینیم هر مملکتی از تعداد بیکاران نگران است و می‌نالد. این چون غیر ارادی است بر آن حرجی نیست. ولی اینکه کار باشد و شخص بیکار باشد، درست نیست. یعنی در واقع بیکاری را نهی کرده‌اند.

در اینجا در ضمن اینکه یک عبارتی فرموده‌اند، یک نظریه‌ی

۱. بندصالح، حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، ج ۷، تهران، ۱۳۷۶، ص ۹۵-۹۴.

اجتماعی، نظریه‌ی اقتصادی - یا هرچه اسمش را بگذارید - را نیز مطرح کرده‌اند و آن اینکه می‌فرمایند بیکاری ضایع ساختن حق جامعه است. بیکار ممکن است بگوید که اختیار خودم را دارم، می‌خواهم بیکار بگردم. یا کسی که به هر مناسبتی دارایی دارد و می‌تواند امرار معاش بکند، ممکن است بنشیند و از درآمدش زندگی کند و وقت را تلف کند، این هم صحیح نیست. یعنی به هر جهت ولو نیازمند نباشد باید کار کند.

توضیح این عبارت که فرموده‌اند، بیکاری تباه ساختن حق جامعه است: در علم اقتصاد می‌گویند کار کردن نتیجه‌اش ایجاد ثروت برای جامعه است. تولید سه رکن دارد: کار و سرمایه و منابع اولیه. وقتی کار با اینها ترکیب شد، جهات جدیدی در جامعه به وجود می‌آورد. اگر کشاورز است، وقتی کار کرد، گندم، میوه و خوراکی به وجود می‌آورد که به مصرف جامعه برسد. اگر صنعتگر است، صنعت و محصولی را به وجود می‌آورد که موجب استفاده‌ی جامعه است. اما اگر کار نکند؟ فرض بفرمایید کسی باغاتی داشته باشد، به آن توجه نکند، به آن نرسد، برای آن کار نکند - کار هم فقط کار بازاری نیست، کار فکری، مدیریت، اینها همه کار است - او اگر کار نکند، این درخت حاصل نمی‌دهد. میوه که نبود، میوه در داخل شهر نایاب می‌شود و گرانتر می‌شود، حق جامعه و حق مردم از بین می‌رود. باید به او گفت که تو ولو خودت نیاز نداری،

عضو جامعه هستی و از لحاظ عضویت جامعه یک وظیفه‌ای بر گردنت هست که باید رعایت حال همه‌ی هم‌نوع خودت را بکنی. یک رعایت این است که کار کنی و ثروت مملکت به گردش بیاید و تولید ایجاد بشود. این اثر اجتماعی کار است.

و اما ثروت و کار صرفاً برای رفع نیاز شخصی نیست، ولی به هر جهت هر کسی مطابق همین بیانی که فرموده‌اند موظف است که کار کند و تولید ثروت کند، در مقابل، اخلاقاً هم موظف است که مصرفش را کم کند. می‌دانید که در عرف مردم، می‌گویند تولید و مصرف. تولید وقتی وظیفه ما است - نه تولید چیزهای ناباب و نادرست، تولید چیزی که برای جامعه مفید است - تولید را موظف است که زیاد کند. به همان دلیل موظف است که مصرفش را کم کند؛ کم کند نه به این معنا که داشته باشد اما بر خودش سخت بگیرد، نه! به اندازه‌ای که دارد مصرف کند اما زیاده‌روی نکند؛ یعنی برای توسعه‌ی مصرف خودش یا توسعه‌ی مثلاً کارخانه‌اش اضافه قرض نکند - قرض برای مصرف - باید به اندازه‌ای که اقتضا دارد به اندازه‌ی درآمدش و متناسب با درآمدش مصرف بکند و بلکه برای تمرین صرفه‌جویی همیشه یک مقدار ولو مختصر، ولو صد یک درآمدش را هرچه مختصر پس‌انداز کند. بخصوص در دوران اقتصادی فعلی دنیا، وام گرفتن و با وام، توسعه دادن نتیجه خوبی بار نمی‌آورد. از این

پس اندازی که می‌کند هر وقت که خواست توسعه کار بدهد. این پس انداز را مصرف کند.

در قرآن راجع به صرفه‌جویی و جلوگیری از اسراف آیات فراوانی وجود دارد. **وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ**^۱، تبتذیر نکنید، مبتذرن، آنهایی که ریخت‌وپاش بیجا می‌کنند، برادران شیطان هستند. یا می‌فرماید: **وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ**^۲، اسراف نکنید که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. این جنبه اخلاقی را اگر اشخاص در نظر بگیرند، جامعه هم اصلاح می‌شود. البته درست است که بعضی حقوقدان‌ها می‌گویند علم حقوق یعنی علم مقررات جامعه و اداره جامعه از اخلاق مجزاست، ولی به همین دلیل است که غالب کشورها نگران این هستند که مردم چندان به قانون علاقه‌مند نیستند. برای اینکه قانونشان از لحاظ اخلاقی برایشان طرح نشده است. آن را یک چیز اضافی حساب می‌کنند و حال اینکه اگر از جنبه اخلاقی، جنبه معنوی به کار خود نگاه کنند و همین قواعد را به صورت اخلاقی بر خود طرح کنند، زندگی اقتصادی مردم هم روشن می‌شود.

ما شرح حالات مسلمین صدر اسلام را خوانده‌ایم و شنیده‌ایم و دیده‌ایم که اعتقاد کاملی به دستورات اسلامی داشته‌اند، و همین موجب

۱. سوره اسراء، آیه‌های ۲۷-۲۶.

۲. سوره انعام، آیه ۱۴۱ و سوره اعراف، آیه ۳۱.

شد که آن اعرابی که در نجد و حجاز بودند و از لحاظ اقتصادی هم سطح زندگی خیلی پایینی داشتند در فاصله‌ی کوتاهی جزو ثروتمندترین کشور جهان شوند. برای اینکه همین مسائل اخلاقی را خودشان رعایت می‌کردند.

البته صرفه‌جویی در خرج این نیست که بر خودش سخت بگیرد، این اسمش خست است همانطوری که اسراف مذموم است، خست هم مذموم است. حد اعتدال بین اینها را باید رعایت کرد. از تندروی و کندروی در واقع در تمام موارد باید احتراز کرد و در حد اعتدال رفتار کرد. حتی در مورد کوشش، فرموده‌اند که به اندازه باشد و آنقدر کار نکند که از بیست و چهار ساعت، چهارده ساعت کار کند و از آن طرف هم بیکار نباشد. برحسب نوع کار، کار فکری، کار بدنی، کارهای مختلف، ساعاتی را اقتضا می‌کند که به همان اندازه باید کار کرد. مابقی را خودش باید رعایت بکند. اگر هم زیادتر کار کند، این زیادتر کار کردن به قصد اینکه درآمدش بیشتر بشود و به اعضای خانواده‌اش رفاه بیشتری بدهد خود این عمل صحیحی است و خداوند به او اجر می‌دهد، ان شاءالله.

فهرست جزوات قبل

جزوه اول: گفتارهای عرفانی (قسمت اول) / ۱۰۰۰ تومان

جزوه دوم: گفتارهای عرفانی (قسمت دوم) / ۱۰۰۰ تومان

جزوه سوم: گفتارهای عرفانی (قسمت سوم) / ۱۰۰۰ تومان

شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول) / ۵۰۰ تومان

جزوه چهارم: گفت‌وگوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه) / ۵۰۰ تومان

جزوه پنجم: مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵) / ۵۰۰ تومان

جزوه ششم: استخاره (همراه با سی‌دی صوتی) / ۵۰۰ تومان

جزوه هفتم: مقدمه روز جهانی درویش / ۵۰۰ تومان

جزوه هشتم: مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷) / ۵۰۰ تومان

جزوه نهم: گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم) / ۵۰۰ تومان

هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)

جزوه دهم: گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم) / ۵۰۰ تومان

جزوه یازدهم: گفتارهای عرفانی (قسمت ششم) / ۵۰۰ تومان

جزوه دوازدهم: گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم) / ۵۰۰ تومان

شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم) / ۲۰۰ تومان

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا

مؤسسه‌ی خیریه یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت

سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲

تماس بگیرید.